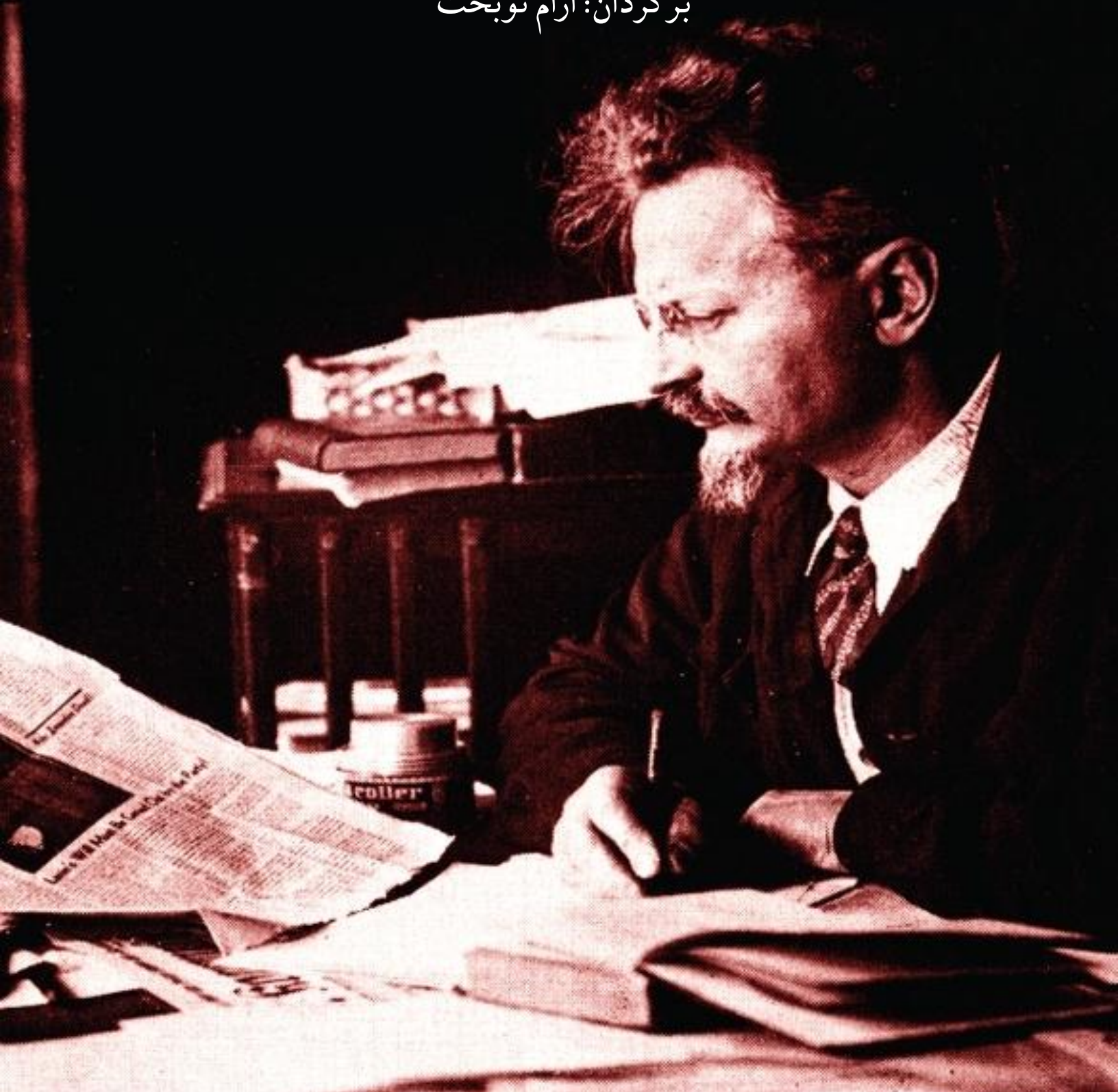


پیرامون اہمیت برنامہ و مطالبات انتقال

مقالاتی از لئون تروتسکی

برگردان: آرام نوبخت



گرایش
بلشویک
لنینیست‌های ایران
Leninist.org



از سری جزوات بلشویک-لنینیست‌ها

صفحه	فهرست
۳	مباحثاتی با تروتسکی پیرامون برنامه انتقالی
۱۷	یک «برنامه اقدام» برای فرانسه
۳۵	یک برنامه کارگری رزمنده برای حزب کمونیست فرانسه
۴۱	عقب ماندگی سیاسی کارگران امریکا

مباحثاتی با تروتسکی

پیرامون برنامه انتقالی



ژوئن ۱۹۳۸

تروتسکی: اهمیت برنامه، اهمیت حزب است، و حزب، پیشتاز طبقه. حزب با انتخاب از میان آگاه‌ترین، پیشروترین و متعهدترین عناصر شکل می‌گیرد و می‌تواند بدون رابطه مستقیم با نیروی عددی و کمی خود، یک نقش مهم تاریخی و سیاسی ایفا کند. می‌تواند حزب کوچکی باشد و نقشی عظیم ایفا کند. به عنوان مثال در نخستین انقلاب روسیه در سال ۱۹۰۵، جناح بلشویک بیش از ۱۰ هزار عضو نداشت؛ تعداد اعضای منشویک‌ها حداکثر به ۱۰ تا ۱۲ هزار نفر می‌رسید. در آن مقطع آن‌ها به حزب واحدی تعلق داشتند، بنابراین حزب در کل بیش از ۲۰ تا ۲۲ هزار نفر کارگر نداشت. حزب، شوراها را در سرتاسر کشور به یمن سیاست صحیح و انسجام هدایت کرد. شاید اعتراض شود که تفاوت میان روس‌ها و امریکایی‌ها، یا هر کشور سرمایه داری سالخورده دیگری، این بود که پرولتاریای روسیه یک پرولتاریای تماماً شاداب و بکر محسوب می‌شد، بدون هرگونه سنت اتحادیه‌های کارگری و رفرمیسم محافظه کار. پرولتاریای روس یک طبقه کارگر شاداب

و بکر بود که به هدایت نیاز داشت و به جستجوی این هدایت نیز برآمد؛ با وجود این امر که حزب در کلیت خود بیش از ۲۰ هزار کارگر نداشت، ۲۳ میلیون کارگر را در مبارزه هدایت کرد.

اکنون باید پرسید حزب چیست؟ انسجام در چه چیزی وجود دارد؟ این انسجام، عبارت است از درک مشترک از رویدادها و وظایف، و این درک مشترک یعنی برنامه حزب. درست همان طور که کارگران مدرن بدون ابزار نمی توانند بیش از انسان های بدوی کار کنند، بنابراین در حزب نیز برنامه نقش ابزار را دارد. بدون برنامه، هر کارگری لاجرم باید این ابزار را سرهم بندی کند، ابزارهای سرهم بندی شده را بیابد و یکی دیگری را نقض کند. تنها زمانی می توانیم دست به عمل بزنیم که پیشتر ما بر مبنای مفاهیم مشترک سازمان یافته باشد.

ممکن است کسی بگوید که ما تا به امروز فاقد این برنامه بودیم، با این وجود دست به عمل هم زدیم. اما برنامه حاضر تحت بند و تبصره های متفاوت، طرح های پیشنهادی متفاوت و غیره فرموله شد. پیش نویس برنامه به این معنا نشانه یک اختراع جدید نیست، نوشته یک فرد واحد نیست. بلکه مجموع کار جمعی تا به امروز است. اما چنین مجموعه ای مطلقاً از این رو ضروری است که به رفقا ایده ای از وضعیت، و یک درک مشترک بدهیم. آنارشیست ها و روشنفکران خرده بورژوا از این که بپذیرند به حزب، عقاید مشترک و رویکرد مشترک ببخشند، وحشت دارند. آن ها در مقابل، خواهان برنامه های اخلاقی هستند. اما این برنامه برای ما نتیجه تجربه مشترک است. این برنامه به هیچ کسی تحمیل نمی شود، چرا که هر کسی که به حزب می پیوندد، این کار را داوطلبانه انجام می دهد.

به اعتقاد من مهم است که در این ارتباط، بر مقصود خود از «آزادی» در برابر «ضرورت» تأکید کنیم. این اغلب یک برداشت خرده بورژوایی است که ما باید فردیت آزاد داشته باشیم. چنین چیزی وهم و خطا است. ما آزاد نیستیم. ما اراده آزاد، در معنای فلسفه متافیزیکی آن، نداریم. وقتی من می خواهم یک لیوان آبجو بنوشم، به عنوان یک فرد آزاد عمل می کنم، اما این من نیستم که نیاز به آبجو را خلق می کنم. این نیاز، از جسم من می آید. من تنها مجری هستم. اما مادام که من نیازهای بدن خود را بشناسم و قادر به ارضای آگاهانه آن ها باشم، در آن صورت حس آزادی دارم، آزادی از طریق درک ضرورت. در این جا درک صحیح از ضرورت بدن من، تنها آزادی واقعی است که در هر موردی به حیوانات داده شد است و انسان نیز یک حیوان است. همین امر در مورد طبقه نیز مصداق دارد. برنامه برای طبقه، نمی تواند از آسمان فروبیفتد. ما می توانیم تنها

به درک از ضرورت برسیم. در یک مورد، این بدن من بود؛ در مورد دیگر، این ضرورت جامعه است. برنامه، بیان صریح ضرورت است، که آموختیم درک کنیم، و از آن جا که ضرورت برای تمامی اعضای طبقه یکسان است، ما می توانیم به درک مشترکی از وظایف برسیم، و درک این ضرورت، برنامه است.

می توانیم فراتر برویم و بگوییم که انضباط حزب ما باید سخت گیرانه باشد، چرا که ما یک حزب انقلابی هستیم در برابر بلوک غول آسایی از دشمنان آگاه به منافع خود و اکنون ما نه تنها از سوی بورژوازی، که همین طور از سوی استالینیست ها، این زهرآلودترین کارگزاران بورژوازی، مورد حمله هستیم. انضباط مطلق ضروری است، اما باید از درک مشترک نشأت بگیرد؛ اگر از خلأ تحمیل شود، در حکم یوغ است. اگر از درک نشأت بگیرد، تجلی شخصیت فرد است، اما در غیر این صورت یک یوغ است. به این ترتیب انضباط، بیان فردیت آزاد من است. ضدیتی میان اراده فردی و حزب وجود ندارد، چرا که من با اراده آزاد خود وارد شدم. برنامه نیز بر این اساس است و این برنامه می تواند بر یک پایه اخلاقی و سیاسی مطمئن سوار باشد، تنها اگر آن را به خوبی درک کنیم.

چرا پیش نویس برنامه کامل نیست

پیش نویس برنامه، یک برنامه کامل نیست. می توانیم بگوییم که در این پیش نویس برنامه، مواردی غایب است و مواردی هست که بنا به ماهیت خود به برنامه تعلق ندارد. مواردی که به برنامه تعلق ندارد، نظرات هستند. این برنامه نه فقط شعارها، که همین طور نظرات و پلمیک ها در برابر دشمنان را دربر می گیرد. اما این یک برنامه کامل نیست. یک برنامه کامل، باید تبیینی تئوریک از جامعه سرمایه داری مدرن در عصر امپریالیسم داشته باشد. دلایل بحران، رشد بیکاری، و نظایر آن، و در این پیش نویس، این تحلیل مختصراً تنها در فصل نخست جمع بندی می شود، چرا که ما درباره این موارد در سایر مقالات، کتاب ها و غیره نوشته ایم. ما بیش تر و بهتر خواهیم نوشت. اما برای اهداف عملی، آن چه این جا گفته می شود کافی است، چرا که ما همگی از عقیده یکسانی برخورداریم. آغاز برنامه کامل نیست. فصل نخست تنها یک اشاره است و نه یک تبیین کامل. پایان برنامه نیز کامل نیست، چرا که در این قسمت درباره انقلاب اجتماعی، تسخیر قدرت به واسطه قیام، دگرگونی جامعه سرمایه داری به دیکتاتوری، و دیکتاتوری به جامعه سوسیالیستی صحبت نمی کنیم. این صرفاً خواننده را تا پله پشت در می آورد. این برنامه ای است برای عمل، از امروز تا آغاز انقلاب

سوسیالیستی. و از زاویه عملی، مهم‌ترین امر اکنون این است که چگونه ما اقشار مختلف پرولتاریا را در جهت انقلاب اجتماعی هدایت کنیم. شنیده‌ام که اکنون رفقای نیویورک در حال آغاز سازماندهی محافظی با هدف نه فقط مطالعه و نقد پیش‌نویس برنامه، که هم‌چنین تشریح راه‌ها و ابزارهای معرفی برنامه به توده‌ها هستند، و به اعتقاد من این بهترین روشی است که حزب ما می‌تواند استفاده کند.

برنامه، تنها تخمین مقدماتی است. از زاویه نحوه ارائه آن به کنفرانس بین‌المللی در دوره بعدی، بسیار کلی است. گرایش عمومی تغییر و تحول کل جهان را نشان می‌دهد. ما در این جا فصل کوتاهی داریم که به کشورهای نیمه مستعمره و مستعمره اختصاص یافته است. در این جا فصلی هم داریم که به کشورهای فاشیستی اختصاص یافته، فصلی درباره اتحاد شوروی و غیره. روشن است که خصوصیات کلی وضعیت جهان، مشترک هستند، چرا که این‌ها همگی تحت فشار اقتصاد امپریالیستی قرار دارند، اما هر کشور شرایط ویژه خود را دارد و سیاست‌های زنده واقعی باید از این شرایط ویژه در هر کشور و حتی در هر بخش از کشور آغاز شود. به همین دلیل است که یک رویکرد جدی نسبت به برنامه، نخستین وظیفه هر رفیقی در ایالات متحده است.

دو خطر، در تشریح برنامه وجود دارد. نخستین خطر، باقی ماندن در خطوط عمومی انتزاعی است و این که شعار عمومی را بدون پیوند با اتحادیه‌های کارگری در هر ناحیه تکرار کنیم. این جهت‌گیری، یک انتزاع فرقه‌گرایانه است. خطر دیگر، عکس این است، یعنی انطباق بیش از حد با شرایط محلی، با شرایط خاص، از دست دادن خط انقلابی عمومی. من معتقدم که در ایالات متحده، خطر دوم حادث‌ترین خطر است. این خطر را به خصوص در موضوع تجهیز نظامی، صفوف اعتراضی مسلح و غیره به یاد می‌آورم. برخی رفقا نگران بودند که این برای کارگران واقعی نیست و غیره.

طی چند روز آخر، یک کتاب فرانسوی را به قلم یک کارگر ایتالیایی درباره صعود فاشیسم در ایتالیا خواندم. نویسنده، فرد فرصت‌طلبی است که سوسیالیست بود؛ اما آن چه جذابیت دارد، نه نتیجه‌گیری‌های او، بلکه واقعیاتی است که ارائه می‌کند. او به خصوص تصویری از پرولتاریای ایتالیا در سال ۱۹۲۰-۱۹۲۱ به دست می‌دهد. سازمان آن‌ها، یک سازمان نیرومند بود. آن‌ها از ۱۶۰ نماینده سوسیالیست در پارلمان برخوردار بودند؛ بیش از یک سوم کمونیست‌ها را در دست خود داشتند، مهم‌ترین بخش‌های ایتالیا در دستان سوسیالیست‌ها

بود، مرکز قدرت کارگران. هیچ فرد سرمایه داری نمی توانست بدون رضایت اتحادیه دست به استخدام یا اخراج بزند و این در مورد کارگران کشاورزی و صنعتی نیز مصداق داشت. به نظر می رسید که این وضعیت، ۴۹ درصد از دیکتاتوری پرولتاریا باشد، اما واکنش بورژوازی کوچک و افسران سرخورده علیه این وضعیت وحشتناک بود. سپس نویسنده می گوید که چه طور این افراد، باندهای کوچکی را تحت رهبری افسران سازمان دادند و آن ها را با اتوبوس به هر سو فرستادند. در شهرهایی با ۱۰ هزار نفر در استان سوسیالیست ها، سی فرد سازمان یافته به شهر وارد شدند، شهرداری را به آتش کشیدند، خانه ها را سوزاندند، به رهبران تیراندازی کردند، شرایط کار برای سرمایه داران را به آن ها تحمیل کردند، سپس به جاهای دیگر رفتند و همین کار را در صدها و صدها شهرک دیگر یکی پس از دیگری تکرار کردند. با این ارباب وحشتناک و اقدامات سیستماتیک، آن ها کاملاً اتحادیه های کارگری را ویران کردند و از این رو به رئیس و رؤسای ایتالیا تبدیل شدند. آن ها یک اقلیت ناچیز بودند.

متدهای فاشیست ها

کارگران، اعتصاب عمومی اعلام کردند. فاشیست ها اتوبوس های خود را اعزام و هر اعتصاب محلی را نابود کردند؛ آن ها با یک اقلیت کوچک سازمان یافته، سازمان های کارگری را از صحنه محو کردند. پس از این، نوبت به انتخابات رسید و کارگران تحت شرایط ارباب، همان تعداد نمایندگان را انتخاب کردند. آن ها در پارلمان تا زمان انحلال آن دست به اعتراض زدند. این است تفاوت میان قدرت صوری و واقعی. تمامی نمایندگان مطمئن بودند که قدرت را خواهند داشت، با این وجود این جنبش عظیم با روحیه ایثارگری خود، به دست حدود ۱۰ هزار فاشیست با سازمان دهی خوب، روحیه فداکاری و رهبران نظامی مناسب، خرد گشت، درهم شکست و ملغا شد.

شاید این در ایالات متحده امریکا متفاوت باشد، اما وظایف بنیادی مشابه است. من درباره تاکتیک های هیگ [شهردار جرسی، واقع در نیوجرسی، ایالات متحده، که کم و بیش به عنوان یک فاشیست عمل کرد] خواندم. این یک تمرین نمایشی برای یک سرنگونی فاشیستی است. او نماینده کارفرمایان کوچکی است که از تعمیق بحران به خشم آمدند. او باند گانگسترهای خود را دارد که مطلقاً مغایر با قانون اساسی است.

چنین چیزی بسیار بسیار مسری است. با تعمیق بحران، به سراسر کشور گسترش خواهد یافت و روزولت که دمکرات بسیار خوبی است خواهد گفت «شاید این تنها راه حل باشد».

در ایتالیا هم همین طور بود. آن ها وزیری داشتند که از سوسیالیست ها دعوت به عمل آورد. سوسیالیست ها امتناع کردند. او به فاشیست ها تن داد. گمان می کرد که می تواند آن ها را در برابر سوسیالیست ها موازنه کند، اما آن ها خود وزیر را هم خرد کردند. اکنون گمان می کنم مثال نیوجرسی بسیار مهم است. ما باید از همه چیز، اما به خصوص این مورد، استفاده کنیم. من یک سلسله مقالات اخص را درباره چگونگی پیروزی فاشیست ها پیشنهاد خواهم کرد. ما می توانیم به همان ترتیب پیروز شویم، اما باید حتماً یک گروه کوچک مسلح با حمایت گروه بزرگی از کارگران داشته باشیم. ما باید از بهترین انضباط، کارگران سازمان یافته، و کمیته های دفاع برخوردار باشیم، در غیر این صورت خرد خواهیم شد و به اعتقاد من رفقای ما در ایالات متحده اهمیت این مسأله را درک نمی کنند. یک موج فاشیستی می تواند در طی دو یا سه سال گسترش پیدا کند، و در این حالت بهترین رهبران کارگری به بدترین شکل ممکن همان طور به صلابه کشیده خواهند شد که سیاهپوستان در جنوب. به اعتقاد من، ارباب در ایالات متحده وحشتناک تر از همه خواهد بود. به همین دلیل است که باید خیلی ملایم آغاز کنیم، یعنی با گروه های دفاعی، اما این باید فوراً دایر شود.

پرسش: چه طور در عمل به سوی دایر کردن گروه های دفاعی پیش می رویم؟

تروتسکی: خیلی ساده است. آیا یک صف اعتراضی در یک اعتصاب دارید؟ هنگامی که اعتصاب به پایان رسیده، می گوئیم ما باید از اتحادیه خود با دائمی کردن این صف اعتراضی دفاع کنیم.

پرسش: آیا خود حزب است که گروه دفاعی را با اعضایش ایجاد می کند؟

تروتسکی: شعارهای حزب باید در مقر حزب قرار داده شود، جایی که هواداران و کارگران از ما دفاع خواهند کرد. اما یک حزب نمی تواند یک سازمان دفاعی مستقل ایجاد کند. وظیفه ما، ایجاد چنین نهادی در اتحادیه های کارگری است. ما باید چنین گروه هایی از رفقا را با انضباط بسیار خوب، با رهبران محتاط که به سادگی تحریک نمی شوند داشته باشیم، چرا که چنین گروه هایی می توانند به سادگی تحریک شوند. وظیفه اصلی برای سال بعد، عبارت خواهد بود از امتناع از تنازعات و درگیرهای خونین. ما باید با یک سازمان اقلیت، این

موارد را در طول اعتصابات، در دوره های صلح، به حداقل کاهش دهیم. جلوگیری از نشست های فاشیست ها، مسأله ای است که به رابطه نیروها بستگی دارد. ما به تنهایی نیرومند نیستیم، اما پیشنهاد یک جبهه واحد را می دهیم.

هیتلر موفقیت خود را در کتابش توضیح می دهد. سوسیال دمکراسی به شدت نیرومند بود. او گروهی را همراه با رودولف هس به یکی از نشست های سوسیال دمکراسی ارسال کرد. او می گوید که در پایان نشست، سی تا از نوچه هایش کل کارگران را تخلیه کردند و کارگران قادر به مخالفت با آن ها نبودند. به این ترتیب او می دانست که پیروز خواهد بود. کارگران تنها برای پرداخت حق عضویت سازمان یافته بودند. به هیچ وجه آمادگی سایر وظایف را نداشتند. اکنون ما باید همان کاری را بکنیم که هیتلر کرد، منتها به شکل وارونه. ۴۰ تا ۵۰ نفر را برای منحل کردن نشست بفرستید. این از اهمیتی فوق العاده برخوردار است. کارگران به عناصر آبدیده و مبارز تبدیل می شوند. آن ها به جارچی تبدیل می شوند. خرده بورژوازی فکر می کند که این افراد جدی هستند. این خود یک موفقیت است! این اهمیت فوق العاده ای دارد، چرا که بخش اعظم توده مردم کور هستند، واپس مانده و تحت ستم هستند، تنها موفقیت است که آن ها را بلند می کند. ما تنها می توانیم پیشتاز را بلند کنیم، اما این پیشتاز باید دیگران را بلند کند. به همین دلیل است که تکرار می کنم این مسأله بسیار مهمی است. در مینیاپولیس، جایی که ما رفقای نیرومند بسیار ماهر داریم، می توانیم شروع کنیم و کل کشور را نشانه بگیریم.

به اعتقاد من کمی بحث درباره این بخش از پیش نویس، که به اندازه کافی در متن ما تکمیل نشده است، مفید واقع خواهد شد. این بخش، بخش تئوریک عمومی است. در بحث اخیر، ملاحظه من این بود که در این پیش نویس به بخش تئوریک برنامه به عنوان تحلیل عمومی از جامعه، به طور کامل پرداخته نشده است، بلکه جای آن را برخی اشارات کوتاه گرفته است. در سوی دیگر، سایر بخش های مرتبط با انقلاب، دیکتاتوری پرولتاریا، و ساخت جامعه پس از انقلاب در آن نیامده است. تنها دوره گذار پوشش داده شده است. ما بارها تکرار کرده ایم که خصلت علمی فعالیت ما این است که ما برنامه خود را برخلاف آن چه امروز معمول است، به بزنگاه های سیاسی یا تفکر و حال و هوای توده ها تطبیق نمی دهیم، بلکه برنامه خود را به وضعیت عینی، به همان صورت که با ساختار طبقاتی اقتصادی جامعه معرفی می شود، انطباق می دهیم. ذهنیت می تواند عقب مانده باشد؛ در آن صورت وظیفه سیاسی حزب این است که ذهنیت را با واقعیات عینی هماهنگ کند، و

باعث شود که کارگران وظیفه عینی را درک کنند. اما ما نمی توانیم برنامه را به ذهنیت عقب مانده کارگران انطباق دهیم؛ ذهنیت، حال و هوا، یک فاکتور فرعی است. فاکتور اصلی، وضعیت عینی است. به همین دلیل این انتقادات یا تحسین ها را شنیده ایم که بخش هایی از برنامه، با وضعیت مطابقت ندارد.

برنامه ما باید منطبق بر وضعیت عینی باشد

در همه جا من این سؤال را مطرح می کنم که چه باید بکنیم؟ برنامه مان را منطبق بر شرایط عینی کنیم یا ذهنیت کارگران؟ به اعتقاد من این پرسش باید پیش روی هر رفیقی قرار بگیرد که می گوید این برنامه منطبق با وضعیت امریکا نیست. این برنامه، یک برنامه علمی است. متکی است بر تحلیل عینی از وضعیت عینی. می تواند از سوی کارگران در کلیت خود درک شود. بسیار خوب خواهد بود اگر بخش پیشتاز آن را در دوره بعد درک کند و سپس برگردد و به کارگران بگوید «شما باید خود را از فاشیسم مخفی کنید».

ما چه درکی از وضعیت عینی داریم؟ در این جا باید شرایط عینی برای یک انقلاب اجتماعی را تحلیل کنیم. این شرایط در آثار مارکس و انگلس ارائه شده و امروز نیز در جوهره خود بلا تغییر باقی مانده اند. اول، مارکس زمانی گفت که هیچ جامعه ای جایگاه خود را از دست نمی دهد، مگر آن که تمامی امکانات خود را تا به انتها استفاده کرده باشد. این به چه معناست؟ به این معناست که نمی توانیم جامعه ای را با اراده ذهنی خود محو کنیم، نمی توانیم مانند بلانکیست ها قیامی را سازمان دهیم. «امکانات» به چه معناست؟ آیا به این معناست که «یک جامعه نمی تواند از میان برود»؟ مادام که جامعه قادر به تکامل نیروهای مولده و ثروتمندتر کردن ملت باشد، نیرومند و باثبات باقی می ماند، این وضعیتی بود که جوامع برده داری، فئودالی و سرمایه داری داشتند. در این جا ما به یک نقطه بسیار جذاب می رسیم که پیش تر در مقدمه خود بر مانیفست کمونیست تحلیل کردم. مارکس و انگلس در طول دوره حیات خود انتظار یک انقلاب را می کشیدند. به خصوص در سال های ۱۸۴۸-۱۸۵۰، آن ها انتظار یک انقلاب اجتماعی را داشتند. چرا؟ آن ها گفتند که نظام سرمایه داری بر پایه سود خصوصی، به ترمزی در برابر تکامل نیروهای مولده تبدیل شده بود. آیا این درست بود؟ بله و نه. این گفته به این معنا صحیح بود که اگر کارگران قادر به رفع نیازهای قرن نوزدهم و تسخیر قدرت شده بودند، انکشاف نیروهای مولده می توانست سریع تر باشد و ملت، ثروتمندتر. اما با در نظر داشتن این که کارگران قادر به این کار نبودند، نظام سرمایه داری با بحران های خود باقی ماند و غیره. با این وجود، روند عمومی اوج

گرفت. آخرین جنگ (۱۹۱۴-۱۹۱۸) نتیجه این واقعیت بود که بازار جهانی بیش از حد برای انکشاف نیروهای مولده تنگ شده بود و هر ملتی تلاش می کرد دیگران را دفع و بازار جهانی را بنا به اهداف خود قبضه کند. آن ها نمی توانستند موفق شوند و اکنون می بینیم که جامعه سرمایه داری وارد یک مرحله جدید می شود. بسیاری می گویند این نتیجه جنگ بود، اما جنگ، نتیجه این امر بود که جامعه امکانات خود را به انتها رسانده. جنگ تنها تجلی ناتوانی خود از توسعه بیشتر بود. ما پس از جنگ، بحرانی تاریخی را داریم که عمیق تر و عمیق تر می شود. توسعه سرمایه داری در همه جا همراه با رفاه و بحران بود، اما مجموع بحران ها و رفاه، به یک نقطه اوج رسیده بود. اگر جنگ را نقطه شروع بگیریم، سیکل های بحران و رفاه را می بینیم که یک روند نزولی را شکل می دهند. این اکنون نشان می دهد که این جامعه امکانات درون خود را تماماً به انتها رسانده و باید با یک جامعه جدید جایگزین شود، وگرنه جامعه قدیم درست مانند تمدن یونان و روم به بربریت وارد خواهد شد، چرا که آن ها امکانات خود را به انتها رسانده بودند.

سه شرط لازم برای جامعه نوین

اکنون و به خصوص در ایالات متحده، مسأله این است. نخستین شرط لازم برای یک جامعه نوین این است که نیروهای مولده باید به اندازه کافی انکشاف یافته باشند تا به تولید یک جامعه عالی تر منجر شوند. آیا نیروهای مولده به اندازه کافی برای این امر انکشاف یافته اند؟ بله، آن ها به اندازه کافی در قرن نوزدهم انکشاف یافتند - نه به اندازه اکنون، ولی به اندازه کافی. اکنون به ویژه در ایالات متحده برای یک آماردان بسیار ساده خواهد بود که اثبات کند اگر نیروهای مولده آمریکا رها می شدند، امروز می توانستند دو یا سه برابر شوند. به اعتقاد من رفقای ما باید یک چنین پژوهش های آماری را انجام دهند.

شرط دوم. باید یک طبقه جدید مترقی وجود داشته باشد که به اندازه کافی بزرگ و به لحاظ اقتصادی پرنفوذ باشد تا اراده خود را بر جامعه تحمیل کند. این طبقه، پرولتاریا است. باید اکثریت ملت باشد یا باید امکان هدایت اکثریت را داشته باشد. در انگلستان طبقه کارگر اکثریت مطلق است. در روسیه یک اقلیت بود، اما امکان هدایت دهقانان فقیر را داشت. در ایالات متحده این طبقه دست کم نیمی از جمعیت است، اما امکان هدایت کشاورزان را دارد.

شرط سوم، فاکتور ذهنی است. این طبقه باید جایگاه خود را در جامعه درک کند و سازمان های خود را داشته باشد. این شرطی است که اکنون از نظر تاریخی غایب است. به لحاظ اجتماعی این شرط نه فقط ممکن، بلکه یک ضرورت مطلق است، به این معنا که یا سوسیالیسم است یا بربریت. این است بدیل تاریخی.

در بحث خود اشاره کردیم که آقای هیگ یک پیرمرد خرفت نیست که تصور کند نوعی نظام قرون وسطایی در شهر او وجود دارد. او پیشاهنگ طبقه سرمایه دار امریکا است.

جک لندن کتابی نوشت با عنوان «پاشنه آهنین». الان این کتاب را توصیه می کنم. این کتاب در سال ۱۹۰۷ نوشته شد. در آن مقطع یک رؤیای وحشتناک به نظر می رسید، اما اکنون واقعیت مطلق است. او تصویری از تحولات مبارزه طبقاتی در ایالات متحده و قدرت گیری طبقه سرمایه دار از خلال سرکوب های وحشتناک به دست می دهد. این تصویر فاشیسم است. ایدئولوژی ای که او مطرح می کند، حتی با هیتلر مشابه است. بسیار جذاب است.

در نوآرک، شهردار شروع می کند به تقلید از هیگ. آن ها همگی از هیگ و رؤسای بزرگ الهام می گیرند. به طور قطع روزولت نگاه خواهد کرد که اکنون در بحران او هیچ کاری با ابزارهای دمکراتیک نمی تواند انجام دهد. او برخلاف آن چه استالینیسست ها در سال ۱۹۳۲ مطرح کردند، فاشیست نیست. اما ابتکار عمل او فلج خواهد شد. چه کار می تواند بکند؟ کارگران ناراضی هستند. رؤسای بزرگ ناراضی هستند. او تنها می تواند تا پایان دوره خود مانور بدهد و سپس خداحافظی کند. دور سوم برای روزولت، مطلقاً نامحتمل است.

تقلیدهای شهردار نوآرک اهمیت فوق العاده ای دارد. شما ظرف دو یا سه سال می توانید یک جنبش فاشیستی نیرومند با خصلت آمریکایی را شاهد باشید. اما هیگ چه طور؟ او ربطی به موسولینی یا هیتلر ندارد، بلکه یک فاشیست امریکایی است. چرا تحریک شده؟ به این دلیل که جامعه دیگر نمی تواند با ابزارهای دمکراتیک اداره شود.

البته جایز نیست که دچار هیستری شویم.

خطر این که رویدادها از طبقه کارگر پیشی بگیرد، بی چون و چراست، اما تنها با پیشبرد جدی و سیستماتیک فعالیت های خود تحت شعارهای انقلابی مناسب و نه با تلاش های تخیلی برای سردرگم کردن خود است که می توانیم با این خطر مقابله کنیم.

دمکراسی، تنها حاکمیت رؤسای بزرگ است. ما باید به خوبی آن چه را که لاندبرگ در کتاب خود نشان داد، درک کنیم؛ یعنی این که ۶۰ خانواده بر ایالات متحده حاکم هستند. اما چگونه؟ تا به امروز با ابزارهای دمکراتیک. آن ها یک اقلیت کوچک هستند که با طبقات متوسط، خرده بورژوازی و کارگران احاطه شده اند. آن ها باید امکان ذینفع کردن طبقات متوسط در این جامعه را داشته باشند. آن ها نباید مستأصل باشند. همین امر در مورد کارگر هم مصداق دارد. دست کم برای اقشار بالاتر آن. اگر این اقشار بالایی و پایینی کارگران با یکدیگر درگیر باشند، آن ها می توانند امکانات انقلابی اقشار پایین تر را بشکنند و این تنها راه دمکراسی کارا است.

رژیم «دمکراتیک» تنها برای ملل ثروتمند ممکن است

رژیم دمکراتیک، اشرافی ترین نحوه حاکمیت است.

چنین چیزی تنها برای یک ملت ثروتمند امکان پذیر است. هر دمکرات بریتانیایی، ۹ یا ۱۰ برده مشغول به کار در مستعمرات دارد. جامعه یونان باستان یک دمکراسی برده داری بود. همین مورد را می توان در معنای معینی برای دمکراسی بریتانیا، هلند، فرانسه و بلژیک گفت. ایالات متحده مستعمرات مستقیم ندارد، اما امریکای لاتین را دارد و کل دنیا برای امریکا نوعی مستعمره است، دیگر چه رسد به غارت کردن غنی ترین قاره و رشد کردن بدون یک سنت فئودالی. ایالات متحده تاریخاً یک ملت ممتاز است، اما تفاوت ملل سرمایه داری ممتاز از «پست»ترین ملل سرمایه داری، تنها از زاویه تأخیر است. ایتالیا، فقیرترین ملت از میان ملل سرمایه داری بزرگ، ابتدا فاشیست شد. آلمان دومی شد، چرا که آلمان فاقد مستعمرات یا کشورهای ثروتمند تابعه است و بر مبنای این پایه ضعیف، تمامی امکانات خود را تا به انتها استفاده کرد و کارگران نتوانستند بورژوازی را جایگزین کنند. اکنون نوبت ایالات متحده است، حتی پیش از بریتانیا یا فرانسه. وظیفه حزب ما این است که هر کارگر امریکایی را بگیرد و ده بار تکان بدهد تا بفهمد که وضعیت در ایالات متحده چیست. این نه یک بحران علی العموم، که یک بحران اجتماعی است. حزب ما می تواند یک نقش بسیار عظیم ایفا کند. آن چه

برای یک حزب جوان در یک فضای غلیظ از سنت های گذشته و ریاکاری بسیار دشوار است، این است که از یک شعار انقلابی آغاز کند؛ خواهند گفت «این خیالی است»، «در امریکا کافی نیست»، اما این امکان هست که وقتی شعارهای انقلابی برنامه ما را آغاز می کنید، اوضاع تغییر کند. افرادی خواهند خندید. اما شجاعت انقلابی نه فقط قرار است جوانه برند، که همین طور تأییدی باشد بر خنده افراد احمقی که در اکثریت هم هستند. اما وقتی یکی از آن ها از سوی باند گانگسترهای هیگ ضربه بخورد، فکر خواهد کرد که داشتن کمیته دفاعی چه قدر خوب است و رویکرد مضحک او تغییر خواهد کرد.

پرسش: آیا ایدئولوژی کارگران جزئی از فاکتورهای عینی نیست؟

تروتسکی: برای ما، به عنوان یک اقلیت کوچک، کل این امر عینی است، از جمله حال و هوای کارگران. اما ما باید آن دسته از عناصر موقعیت عینی را که می توان روی کاغذ تغییر داد و آن دسته دیگری که نمی توان تغییر داد، تحلیل و دسته بندی کنیم. به همین دلیل است که می گوییم برنامه به عناصر بنیادی باثبات موقعیت عینی تطبیق داده می شود و وظیفه ما این است که ذهنیت توده ها را به آن فاکتورهای عینی منطبق کنیم. منطبق کردن ذهنیت، یک وظیفه آموزشی است. ما باید صبور باشیم. بحران جامعه به عنوان مبنای فعالیت ما مفروض است. ذهنیت، حوزه سیاسی فعالیت ما است. ما باید تغییرش دهیم. ما باید یک توضیح علمی از جامعه ارائه کنیم و به روشنی آن را به توده ها توضیح بدهیم. این است تفاوت میان مارکسیسم و رفرمیسم.

رفرمیست ها مشام خوبی برای تشخیص خواسته های مخاطبین دارند، درست مانند نورمن توماس. اما این فعالیت انقلابی جدی نیست. ما باید شهامت محبوب نبودن را داشته باشیم، بگوییم «شما خرفت هستید»، «شما ابله اید»، «آن ها به شما خیانت می کنند»، و گاه و بیگاه با بروز هر رسوایی، عقاید خود را با اشتیاق آغاز کنیم. باید کارگر را هر بار تکان داد، به او توضیح داد و مجدداً تکانش داد- همه این ها جزئی از هنر تبلیغات است. اما باید علمی باشد، نه آن که به سوی حال و هوای توده ها خم شود. ما واقع بین ترین مردم هستیم، چون واقعیاتی را لحاظ می کنیم که نمی توان با سخنوری امثال نورمن توماس تغییر داد. اگر ما موفقیت فوری را به دست آوریم، با جریان توده ها شنا می کنیم و این جریان، انقلاب است.

پرسش: گاهی فکر می کنم که رهبران خود ما این مشکلات را لمس نمی کنند.

تروتسکی: احتمالاً دو مورد هست. یکی فهمیدن و دیگری با گوشت و پوست لمس کردن. اکنون ضروری است که این درک در ما رخنه کند که ما باید سیاست های خود را تغییر بدهیم. این مسأله، نه فقط برای توده ها، که برای حزب نیز هست. این مسأله ای است نه فقط برای حزب، بلکه برای رهبران. ما بحث ها و اختلافاتی داشتیم. نمی توان همزمان به نتیجه رسید. همیشه اصطکاک هایی وجود دارد که اجتنابناپذیر و حتی ضروری هستند. این بود دلیل این برنامه، دامن زدن به این بحث.

پرسش: برای این بحث در میان رهبران چه مقدار وقت باید اختصاص داد؟

تروتسکی: گفتنش بسیار دشوار است. به فاکتورهای بسیاری بستگی خواهد داشت. نمی توانیم وقت خیلی زیادی در نظر بگیریم. باید این جهت گیری جدید را صورت دهیم. این جهت گیری هم جدید است و هم قدیمی. به کل فعالیت گذشته متکی است، اما اکنون فصل جدیدی را می گشاید. با وجود خطاها، اصطکاک ها و نزاع ها، اکنون فصل جدیدی باز می شود و ما باید تمامی نیروهای خود را با انرژی بیش تری حول آن بسیج کنیم. وقتی برنامه به طور قطعی ایجاد شود، آن چه اهمیت پیدا می کند این است که شعارها را خیلی خوب بدانیم و با مهارت با آن ها مانور بدهیم، به طوری که در هر گوشه کشور، هر کسی همان شعارها را هم زمان استفاده کند. ۳ هزار نفر، می توانند تأثیرگذاری ۱۵ یا ۵۰ هزار نفر را داشته باشند.

پرسش: رفقا شاید به لحاظ نظری با این برنامه توافق داشته باشند، اما آیا رفقای باتجربه ای داریم که این شعارها را بین توده ها ببرند؟ آن ها به لحاظ نظری موافق اند، اما با کارگران عقب تری که در اتحادیه مان داریم چه کار می توانیم بکنم؟

تروتسکی: حزب ما، حزب طبقه کارگر امریکا است. باید به یاد داشته باشید که یک جنبش پرولتری نیرومند، دیگر چه رسد به یک انقلاب پرولتری نیرومند، در ایالات متحده رخ نداده است. در سال ۱۹۱۷ ما امکان پیروزی را بدون انقلاب ۱۹۰۵ نداشتیم. نسل من بسیار جوان بود. طی ۱۲ سال ما شانس خیلی خوبی برای فهم شکست های خود، تصحیح آن ها و پیروز شدن داشتیم. اما حتی آن زمان هم ما در مقابل بروکرات های جدید باختیم. به همین خاطر نمی توانیم ببینیم که آیا حزب ما طبقه کارگر امریکا را به سوی پیروزی هدایت خواهد کرد یا خیر. این امکان هست که کارگران امریکا، یعنی کارگرانی که میهن پرست هستند و استاندارد

زندگی بالایی دارد، دست به شورش ها، اعتصابات بزنند. در یک سو، هیگ، در سوی دیگر لوئیس. این می تواند برای دوره ای طولانی، سال ها و سال ها به طول بیانجامد. و طی این دوره افراد ما خودشان را آبدیده خواهند کرد، بیش تر به خودشان اطمینان خواهند یافت و کارگران خواهند گفت «آن ها تنها افرادی هستند که قادرند مسیر را ببینند». تنها جنگ است که قهرمانان جنگی ایجاد می کند. برای شروع، ما عناصری عالی داریم، مردان بسیار خوب، بسیار آموزش دیده، یک هیئت خوب و نه یک هیئت کوچک. در این معنای عام تر، من کاملاً خوش بین هستم. معتقدم که تغییر در ذهنیت کارگران امریکا، با ریتم بسیار سریعی فراخواهد رسید. چه کار کنیم؟ همه ناآرام و مضطرب هستند، به دنبال چیز جدید می گردند. این برای تبلیغات انقلابی بسیار مساعد است.

ما باید نه فقط عناصر آریستوکرات، که فقیرترین عناصر را هم به یاد بیاوریم. کارگران مجرب امریکا، درست مانند ورزش های انگلیسی، یک مثبت و یک منفی دارند. این خیلی خوب است، اما ابزاری هم هست برای ناامید کردن کارگران. تمام انرژی انقلابی در ورزش صرف شد. بریتانیایی ها، هوشمندترین ملل سرمایه داری، آن را ترویج کردند. ورزش باید در دستان اتحادیه های کارگری به عنوان بخشی از آموزش انقلابی باشد. اما شما بخشی خوبی از جوانان و زنانی را دارید که به اندازه کافی برای چیزها غنی نیستند. ما باید برای ورود به عمیق ترین اقشار در همه جا، شاخک های حساسی داشته باشیم.

پرسش: فکر می کنم حزب از زمان کنوانسیون آخر پیشرفت خیلی عظیمی داشته است؟

تروتسکی: چرخش بسیاری مهمی صورت گرفته است. اکنون ضروری است که به این سلاح، یک عمل تمرکز یافته ببخشیم. آژیتاسیون عمومی و پراکنده در ذهن افراد آموزش ندیده نفوذ نمی کند. اما اگر همان شعارها را تکرار کنید، آن ها را به موقعیت انطباق دهید، در آن صورت تکرار که مادر آموزش است، به همان ترتیب عمل خواهد کرد که در سیاست. اغلب این مورد نه فقط در مورد روشنفکر، که همین طور در مورد کارگر رخ می دهد، که اعتقاد دارد همه هر آن چه را که او آموخته است می فهمند. ضروری است که با پافشاری، تکرار کنیم؛ هر روز و همه جا تکرار کنیم. این است وظیفه پیش نویس برنامه. ایجاد یک تأثیرگذاری همگون.

<https://www.marxists.org/archive/trotsky/1938/tp/tpdiscuss.htm>

یک «برنامه اقدام» برای فرانسه (۱)

لئون تروتسکی، ژوئن ۱۹۳۴



۱. تهدیدات فاشیسم و جنگ!

به تمامی زحمتکشان فرانسه!

فرانسه تحت رهبری بورژوازی بزرگ، در حال غرق شدن در اضمحلال و فروپاشی جهان سرمایه داری است. در محافل حاکم جامعه، در تمامی نهادهای رژیم، رسوایی ها رو به تزاید اند؛ نفوذ ثروتمندان هم چون عفونت در حال گسترش است.

برای کارگران، بیکاری رو به رشد؛ برای دهقانان خرد، تباهی؛ و برای تمامی استثمارشدگان، فلاکت است که فزونی می یابد.

سرمایه داری محتضر، ورشکسته است. و طبقه حاکم تنها یک برنامه برای خروج از این ورشکستگی تاریخی دارد: هم‌چنان فلاکت بیش‌تر برای توده‌های کارگر! سرکوب تمام رفرم‌ها، حتی ناچیزترین آن‌ها! سرکوب رژیم دمکراتیک!

در سرتاسر جهان، پاشنه آهنین فاشیسم می‌رود که به آخرین پناهگاه سرمایه داری مستأصل بدل شود. امپریالیسم که ضربه مرگ‌باری از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه دید، قادر به حفظ سلطه خود بر فراز جامعه بود، آن هم به دلیل شکست احزاب پرولتری در دو دوره از عصر پساجنگ: خیانت همیشگی سوسیال دمکراسی، و انحطاط انترناسیونال کمونیست به دنبال این شکست‌ها. شکست انقلاب آلمان در سال ۱۹۲۳، شکست انقلاب چین در ۱۹۲۷ و شکست پرولتاریای آلمان و اتریش^(۲) در سال‌های ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴، بیانگر لحظات تعیین‌کننده‌ای هستند که سرمایه داری موفق شد تعادل خود را به دست آورد.

با این وجود، این پیروزی‌های متزلزل که در شرایطی به دست آمد که طبقه حاکم سابق اتحاد شوروی قادر به استقرار دوباره خود نبوده است، تنها به تشدید بحران جهانی خدمت کرد. فشار انحصارها بر بازار جهانی، خشن‌تر و پرهرج و مرج‌تر از هر زمانی، با مرزهای ملی و اصل مالکیت خصوصی به ستیز پرداخته است.

بورژوازی جهانی با بهره‌گیری از عقب‌گردهای پرولتاریا در گام‌های انقلابی‌اش به سوی سوسیالیسم، در حال استفاده از آخرین ملجأ خود، یعنی فاشیسم است. بورژوازی جهانی به واسطه فاشیسم به تلاش‌هایی از فرط درماندگی دست می‌زند تا طبقه کارگر سازمان یافته را از مسیر خود پاک کند.

چنین است وضعیت بین‌المللی‌ای که بورژوازی فرانسه را به سوی فاشیسم سوق می‌دهد.

اما فاشیسم به تنهایی هنوز آخرین کلام سرمایه داری در حال تلاشی نیست. امپریالیسم وقتی نبرد با دشمن درونی را پشت سر گذاشته باشد، آن‌گاه باید رو به بیرون گسترش یابد. این منشأ یک **جنگ جهانی** نوین است. پنجاه میلیون نفر طی مصیبت فاجعه بار آخرین جنگ و پیامدهای آن، نیست و نابود شدند. در جنگ بعدی، صدها میلیون نفر از کارگران سرتاسر جهان سلاخی خواهند شد. فرانسه، با جمعیتی ایستا و بلا تغییر، کم‌تر از هر کشور دیگری فرصت فرار از این جنگ را خواهد داشت.

کارگران باید با تمامی توان خود به مقابله با طرح‌های جنایتکارانه بورژوازی برخیزند.

۲. برنامه بورژوازی فرانسه

بورژوازی فرانسه، برای بیرون آمدن از هرج و مرجی که کشور را به ورطه آن فروغلتانیده، باید نخست معضل پول را حل کند. یک بخش از بورژوازی، خواهان حل این مسأله از طریق **تورم** است، یعنی انتشار اسکناس، کاهش قدرت خرید دستمزدها، افزایش هزینه زندگی، و سلب مالکیت از خرده بورژوازی؛ بخش دیگر، از طریق **تورم زدایی**؛ یعنی کاستن از هزینه ها به بهای کارگران (پایین آوردن حقوق و دستمزدها)، گسترش بیکاری، ویرانی دهقانان تولیدکننده خرد و خرده بورژوازی شهرها.

هر دو بدیل، به معنای افزایش فلاکت برای استثمارشدگان است. انتخاب میان این دو روش سرمایه داری، به معنای انتخاب میان دو ابزاری است که استثمارکنندگان به واسطه آن ها در تدارک بریدن گلوی کارگران هستند.

سیاست بی‌رحمانه تورم زدایی، نخستین گام در برنامه سرمایه داران فرانسه است. کارگران از هرگونه بهبود در وضعیت بیکاری محروم می شوند؛ بیمه تأمین اجتماعی به خطر می افتد؛ از حقوق ها کاسته می شود. کارمندان دولت هم اکنون از تبعات آن متأثر شده اند؛ پس از آن ها نوبت به دهقانان می رسد.

اگر مصلحت اقتضا کند، حتی این هم مانع از آن نخواهد شد که بورژوازی فردا به روش دیگری از تورم پناه ببرد. آلمان هیتلری نمونه ای از آن است. استثمارشدگان باید قویاً با این طرح بورژوازی مقابله کنند!

کارگران در برابر برنامه تورم زدایی، در برابر برنامه کاهش ابزار معاش شان، باید برنامه خود را قرار دهند؛ یعنی برنامه دگرگونی بنیادی مناسبات اجتماعی از طریق «تورم زدایی» کامل امتیازات و سودهای باند «اوستریک»ها و «استاویسکی»هایی که کشور^(۳) را تاراج می کنند! این تنها راه رستگاری است.

۳. لغو «اسرار معاملات»

برای یافتن راه حلی مناسب توده های زحمتکش، ما باید بدون هرگونه تأخیر ترانزنامه بی رحمانه ورشکستگی سرمایه داری را ترسیم کنیم؛ فهرستی از تمامی دریافت ها و مخارج تمامی طبقات، تمام گروه های اجتماعی را تهیه کنیم.

برای پرولترها، استثمارشدگان از هر دسته، این کار دشواری نیست. حقوق کارگران در دفاتر حسابرسی سرمایه داری ثبت می شود. در مورد مخارج، بنگاه های کوچک همواره هزینه ها را هفته به هفته ثبت می کنند. دخل و خرج دهقانان، صنعتگران و حرف و مشاغل خرد و کارگزاران جزء، برای هیچ کسی محرمانه نیست. بانک های حریص، با وام های رهنی خود، نرخ افزایش تباهی دهقانان را به دقت تخمین می زنند!

اما سرمایه داران، این استثمارگران ماهر، با تعصب از اسرار خود حفاظت می کنند. تراست ها، انحصارها، شرکت های بزرگ که با تملک مستقیم بر نه دهم اقتصاد، بر کل تولید کشور سلطه می رانند، هرگز هیچ حسابی از سرقت های خود را رو نمی کنند.

این مافیای استثمارگر خود را زیر هاله تقدس «اسرار معاملاتی» پنهان می کند.

اسرار معاملاتی هیچ چیز نیستند جز ابزار کنترل زندگی فقرا، پنهان داشتن تمامی امور بانکداری، صنعتی و تجاری ثروتمندان، «استاویسکی»ها و «دو واندل»هایی که زیر ردای «رفاه عمومی» و «اقتصاد ملی» مخفی می شوند.

مرگ بر اسرار معاملاتی: کسانی که خواهان فداکاری هستند، باید پیش از هر چیز دفاتر دخل و خرج خود را باز کنند. به این ترتیب پرده از متقلب بودن آن ها برداشته خواهد شد!

۴. کنترل کارگران و دهقانان بر بانک ها، صنعت و بازرگانی

دمکراسی بورژوازی، با صندوق رأی تنها صورتی ظاهری از کنترل سیاسی بر رهبران را به توده های کارگر بخشید. تا زمانی که این امر آسیبی را متوجه بورژوازی نمی کرد، چنین نوعی از دمکراسی را مجاز می دانست. اما هرگز وجود حتی سایه ای از کنترل بر حاکمیت اقتصادی خود، بر بنیان استثمار خود را که به هرج و مرج، ورشکستگی و مسکنت توده ها ختم می شود، برنتافت.

یک سهام دار انگل صفت، حق دارد بداند حرفه ای که او را غنی می سازد، چگونه عمل می کند. کارگر، تولیدکننده تحت استثمار، تنها باید اطاعت کند و دهانش را ببندد؛ او صرفاً جزئی از ماشین آلات است.

اما کارگران می خواهند تمام اجزای ماشین را بشناسند. آن ها تنها می توانند در مورد عملکرد آن قضاوت کنند. به جای حاکمیت سرمایه دارانه مدیریت، بگذارید کنترل مهارناشدنی کارگران را برپا کنیم.

کمیته های کارخانه، کمیته های دهقانان، کمیته های کارگزاران و کارمندان جزء می توانند به سادگی، به کمک تکنیسین ها، مهندسین و حسابرسان صادق و وفادار به کارگران، مَهر پایانی بر «اسرار معاملاتی» استثمارگران بزنند. با این روش است که می توانیم **کنترل عمومی بر بانک ها، صنعت و بازرگانی** را مستقر سازیم.

۵. خطاب به کارگران!

اتحادیه کمونیست ها، تحت این فراخوان عمومی، برای انجام اقدامات زیر از سوی کارگران مبارزه می کند:

۱- **چهل ساعت کار هفتگی، افزایش حقوق.** کنترل کارگری بیانگر آن خواهد بود که سطح نیروهای مولد، کاهش روزکار را امکان پذیر می سازد. افزایش حقوق به بهای نجیب زادگان «کمیته ذوب آهن»، «کمیته زغال سنگ»، «فینالی» ها، «اشنایدر» ها و «استاویسکی» ها، و در جهت منفعت مادی و معنوی کارگران.

۲- **تأمین اجتماعی واقعی،** و پیش از هر چیز، بیمه بیکاری. مرخصی سالانه دست کم به مدت یک ماه. صندوق های بازنشستگی که فرد را قادر به زندگی پس از پنجاه سالگی نماید.

۳- **دستمزد برابر در ازای کار برابر.** لغو استثمار مضاعف زنان، جوانان، اتباع خارجی و مردم مستعمرات.

۴- **حقوق و دستمزدهای یکسان کارگران مرد و زن.** حمایت از زنان در دوره بارداری همراه با مرخصی اضافی.

۵- **برابری دستمزد افراد بالغ و جوان.** تداوم تحصیل و کارآموزی به هزینه جامعه. امکانات بهداشتی ویژه.

۶- فسخ تمامی قوانین ویژه در ارتباط با کارگران خارجی و مستعمرات.

۶. ملی سازی بانک ها، صنایع کلیدی، شرکت های بیمه، و حمل و نقل.

در حال حاضر، این بانک ها هستند که کل اقتصاد کشور را هدایت و عملاً کنترل می کنند. اما اگر کارگران بانک ها را تسخیر و به واسطه آن ها آغاز به مدیریت صنعت، حمل و نقل و بازرگانی نمایند، استاندارد عمومی زندگی می تواند بلافاصله بالا برده شود.

ملی سازی بانک ها، صنایع بزرگ، حمل و نقل، و شرکت های بیمه، شرط اولیه برای یک اقتصاد است که به سوی رفاه توده های عظیم کارگر، کل مردم، هدایت می شود.

این ملی سازی، نباید به هیچ گونه پرداخت غرامت به سرمایه داران بزرگی تن دهد که خود را سالیان سال با چپاول پرولترها غنی کرده و تنها هرج و مرج اقتصادی و فلاکت به ارمغان آورده اند.

ملی سازی ابزار بزرگ تولید و مبادله، مطلقاً به معنای درهم شکستن بنگاه های کوچک دهقانی، تجاری و صنعتگری نیست. بر عکس، این انحصارهای ممتاز بزرگ هستند که کُنسرن های کوچک را خفه می کنند.

کُنسرن های کوچک باید آزاد گذاشته شوند، و سپس کارگران، پس از ملی کردن بنگاه های بزرگ، می توانند به یاری آن ها بیایند. اقتصاد با برنامه، متکی بر ثروت های هنگفتی که توسط بانک ها، تراست ها، شرکت های بزرگ و غیره انباشته شده است، ایجاد برنامه ای برای تولید و توزیع را امکان پذیر خواهد کرد که دستورات مستقیم از سوی دولت، مواد خام و اعتبارات را تحت شرایط کاملاً مطلوب در اختیار تولیدکنندگان کوچک می گذارد. بنابراین دهقانان قادر به دریافت ماشین آلات کشاورزی و کود با قیمت های پایین خواهند بود.

ملی سازی به دست کارگران، به معنای نابودی انحصارهای عظیم خصوصی، حمایت از بنگاه های خرد، و بازتوزیع محصولات مطابق با منفعت توده عظیم تولیدکنندگان است.

۷. انحصار تجارت خارجی

کل تجارت خارجی باید در دستان دولت قرار بگیرد. بدین ترتیب تجارت دیگر از سوی انحصارهایی خصوصی که واردات و صادرات را بدون اهمیت به منافع مصرف کنندگان تنظیم می کنند، کنترل نخواهد شد. این مداخله میان تولید ملی و بازار جهانی، مزایای فوق العاده ای برای بخش اعظم مردم به دنبال خواهد داشت. در نتیجه تنها دولت، تحت حاکمیت کارگران، به راستی تمامی تجارت خارجی را به نفع مردم کنترل خواهد کرد.

۸. اتحاد کارگران و دهقانان

دهقانان تقریباً نیمی از جمعیت فرانسه را شکل می دهند. دولت پرولتری باید خود را متکی بر دهقانان استثمارشده و همین طور کارگران در شهرها و روستاها کند. برنامه ما به نیازهای توده های عظیم روستایی و همین طور طبقه کارگر پاسخ می دهد.

ما تصدیق می کنیم که هدف غایی ما، به مثابه شکلی عالی تر از پیشرفت، **اشتراکی کردن** کشاورزی و همین طور صنعت است. اما پرولتاریا نمی تواند این هدف را به دهقانان تحمیل کند. بلکه تنها می تواند تکامل به سوی این هدف را تسهیل نماید. پرولتاریا تنها می تواند طرح هایی پیشنهادی را در این راستا معرفی نماید که سپس باید از طریق تجربه مشترک این دو طبقه که به یکسان تحت ستم استثمارگران سرمایه دار قرار دارند، تکمیل، تصحیح و بسط داده شود. ما نخست باید برای دهقانان فرصت واقعی تعیین سرنوشت، تصمیم گیری درباره استفاده از نیرو و مایملک خود، بیان ترجیحات خود در روش های کشاورزی، انتخاب زمان انتقال از اقتصاد خصوصی به اقتصاد جمعی بنا به تشخیص خود را مهیا کنیم.

جمعیت روستایی به هیچ رو همگن نیست. طبقه حاکم و اساتید چاپلوس آن ها با دقت این حقیقت را کتمان می کنند که یک اقلیت کوچک، بخش اعظم املاک را تحت انحصار خود در آورده، و بهترین ابزار تولید کشاورزی (ماشین آلات، تراکتورها، دام و غیره) را- دیگر نیازی به ذکر منابع اعتباری نیست- در دستانش متمرکز کرده است.

ما مبارزه برای عملی کردن فوری اقدامات زیر را پیشنهاد می دهیم:

- ۱- **حق یکسان برای کارگران کشاورزی و کارگران شهرها.** اعمال قوانین عمومی بر قراردادهای روزکار و یک روز اوقات فراغت هفتگی، تأمین اجتماعی (شامل بیمه بیکاری). مقررات کار باید به طور کامل در مورد کارگران کشاورزی به مورد اجرا درآید.
- ۲- **سلب مالکیت از اموال و املاک بزرگ و مزارع آزمایشی وسیع، و تخصیص آن به کشاورزی** اشتراکی و تعاونی و کشاورزی روستایی خرد.
- ۳- **الغای بردگی در قالب نظام سهم‌بری از محصول.** تجدیدنظر در قراردادهای جاری اجاره از سوی کمیته‌های کارگران کشاورزی منتخب بخش‌ها.
- ۴- **بازنگری در وام‌های رهنی.** استمهال. توقف کلیه دعاوی و اجرائیه‌های سند رهنی

۹. خدمات اجتماعی برای مردم!

نهادهای عظیم دولت (اداره پست، گمرک، آموزش و غیره) که چندین میلیون نفر از زحمتکشان را استثمار می‌نمایند، برای منفعت سرمایه داری عمل می‌کنند. رسوایی‌های اخیر، فساد حاکم بر کارگزاران رده بالا را نشان داده است.

کارمندان دولتی رده پایین، از سوی مقامات فاسد و رشوه‌گیری که از مقام خود بهره می‌برند تا به طبقه مالک امکان در هم کوبیدن هر چه بیش تر کارگران را دهند، مورد استثمار قرار دارند.

باید این نهادها را از بالا تا به پایین جارو کنیم. کمیته‌ها و اتحادیه‌های کارمندان دولتی جزء با همکاری کلیه استثمارشدگان، تغییرات لازم را برای ارائه خدمات اجتماعی واقعی که به وسیله توده‌های کارگر و برای آن‌ها صورت می‌گیرد، انجام خواهند داد.

۱۰. انحلال پلیس؛ حقوق سیاسی برای سربازان

حکومت، میلیاردها فرانک از فقرا، استثمارشدگان و خلاصه مردمی از موقعیت‌های مختلف اخاذی می‌کند تا پلیس، «گارد متحرک» (Gardes Mobiles) و ارتش خود را تکامل دهد و تسلیح کند. در یک کلام نه

فقط برای بسط جنگ داخلی، که همین طور برای تدارک جنگ امپریالیستی. کارگران جوانی که در تعداد صدها هزار تن در نیروهای مسلح زمینی و هوایی بسیج شدند، از تمامی حقوق بی بهره اند.

ما خواهان خلع افسران ارتجاعی و فاشیست و افسران درجه دار، این ابزارهای کودتا، هستیم. از سوی دیگر، کارگران تحت امر باید کلیه حقوق سیاسی را بازپس گیرند و از طریق کمیته های سربازان منتخب در مجامع ویژه نمایندگی شوند. بنابراین آن ها در پیوند نزدیک با توده های عظیم زحمتکشان باقی خواهند ماند و نیروهای خود را با مردم متشکل و مسلح در برابر ارتجاع و فاشیسم متحد خواهند کرد.

تمام مجریان اراده سرمایه داری و دولت بورژوازی در دستگاه پلیس و باندهای سیاستمداران فاسد آن ها، باید منحل گردند. اجرای وظایف پلیس از سوی میلیشیای کارگری. الغای دادگاه های طبقاتی، انتخابات برای تمامی قضات، گسترش هیئت منصفه برای رسیدگی تمامی جرایم و بزهکاری؛ مردم خود عدالت را ارائه خواهند کرد.

۱۱. حق تعیین سرنوشت ملیت ها، شامل جدایی

معاهده غارتگرانه «ورسای»، نه فقط برای کارگران کل اروپا، که همین طور برای کارگران کشور «فاتح»، یعنی فرانسه، منشأ بی رحمانه ترین مصایب است. دفاع از روابط بین المللی برخاسته از این معاهده که مطابق با آن بورژوازی، منطقه «آلساک-لورن»^(۴) را الحاق کرد- آن هم بدون یک همه پرسی عمومی مشابه با آن چه که برای منطقه «زار»^(۵) درخواست می کند - امروز به جنگ می انجامد.

بورژوازی فرانسه نه فقط به طور غیرمستقیم یک بخش کامل از اروپا را تحت ستم قرار می دهد، بلکه هم چنین مستعمرات بیکرانی را تاراج و خرد می کند. برای کلیه مردمانی که تحت ستم سرمایه داران بزرگ فرانسه، تحت ستم «دو واندل»ها و «میشلن»ها و بانک های پاریس و دیگران هستند، برای مردم «آلساک-لورن» و همین طور هندوچین، مراکش، و ماداگاسکار، ما خواهان حق تعیین سرنوشت کامل تا سر حد جدایی در صورت خواست آنان هستیم.

توده های زحمتکش این کشور هیچ منفعتی در کمک به بانک های فرانسه برای حفظ سلطه شان بر دیگر مردمان ندارند. برعکس، زحمتکشان با جلب متحدین و هواداران مبارزه خود، به نبرد برای رهایی یاری می رسانند.

۱۲. علیه جنگ، برای ایالات متحده سوسیالیستی اروپا!

به منظور دگرگونی جامعه و خروج آن از هرج و مرج، ما می بایست ابتدا جامعه را از جنگی که بورژوازی از نو در آن درخواهد غلتید، نجات دهیم.

سرمایه داران فرانسه در برابر تحركات فاشیسم آلمانی، سیاست بلوک بندی دولت های وفادار به معاهده جنایتکارانه «ورسای» را شکل داده اند. فرانسه از «اتحادیه ملل»، این محل تجمع بورژوازی درنده خو، برای پنهان ساختن فعالیت هایش با پوشش صلح طلبی استفاده می کند، در حالی که بار هزینه کمرشکن مبارزه تسلیحات را بر دوش کارگران می اندازد. و «امنیت» به عنوان یک دروغ «تدافعی»، به آشفتگی و دیوانگی های شووینیستی اجازه می دهد وارد عمل شوند، و کشور را به سوی کشتار هیولوار فردا پرتاب کنند.

پرولترها، دهقانان، کسبه و صنعتگران و کارکنان دولت، تنها با اعمال تمامی اشکال کنترل خود، با پرده برداشتن از دیپلماسی پنهانی، با مخالفت با تدارکات جنگی با هر ابزار ممکن، با بیرون آوردن حکومت از چنگال امپریالیسم است که می توانند مانع چنین سرنوشتی شوند.

تنها پیروزی زحمتکشان انقلابی فرانسه قادر است احتمال جنگ امپریالیستی را حذف و مردمان تحت اسارت اروپا و مستعمرات را بیدار کند. معاهدات و توافقات به این ترتیب خاکستر خواهند شد؛ تنها راه حل ممکن، که در سال ۱۹۱۹ مشاهده شد، چنین خواهد بود: **ایالات متحده سوسیالیستی اروپا.**

پیش به سوی مخالفت در برابر سیاست های بلوک های امپریالیستی، در برابر دروغ پاسیفیستی «اتحادیه ملل»، در برابر دیپلماسی جنگ و دیوانگی تسلیحاتی! در سرتاسر قاره سالخورده اروپا که با یک جنگ جدید چند پاره شده، نظامی گشته، در خون درغلتیده و در خطر نابودی کامل است، ما تنها پرچم رهایی، یعنی پرچم **ایالات متحده کارگران و دهقانان اروپا، فدراسیون ایالات شورایی** را بلند می کنیم!

۱۳. برای دفاع از اتحاد شوروی

برای هر پرولتری، نخستین گام در این جهت، عبارت است از **دفاع بی قید و شرط از اتحاد شوروی**، جایی که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بنیان‌های عظیم نخستین تجربه دیکتاتوری پرولتاریا را بر مبنای لغو مالکیت خصوصی سرمایه داران بزرگ خلق نمود.

مبارزه علیه اتحاد شوروی، هم‌چنان هدف بنیادی ارتجاع امپریالیستی جهانی است.

زحمتکشان فرانسه با پرده برداشتن از طرح‌های «صلح جویانه» بورژوازی، برای دفاع از اتحاد شوروی مبارزه خواهند کرد. معاهدات و توافقات عملاً دفاعی از پرولتاریای شوروی نخواهند کرد، بلکه مبارزه انقلابی در جهت سرنگونی بورژوازی در سایر کشورها است که چنین خواهد کرد.

اتحاد جمهوری‌های سوسیالیستی فرانسه و روسیه، همبستگی بین‌المللی پرولتری را گسترده خواهد کرد؛ مصالحه با «بارتو»، «تاردیو» و «اریو»^(۶) و گانگسترهای امپریالیستی آن‌ها، چنین نخواهد کرد.

تنها این اقدامات گسترده است که می‌تواند توده‌ها را از فلاکت نجات دهد و به سوی سوسیالیسم هدایت کند. از امروز به بعد، تمامی زحمتکشان می‌بایست با عزم راسخ برای تحقق این اقدامات مبارزه کنند.

علاوه بر این، این اقدامات نه از خلال اقدام فردی، و نه از خلال اقدام این یا آن گروه بندی می‌تواند به طور کامل به کارگرفته شود؛ بلکه انجام آن باید از طریق قدرت دولتی باشد که سکان اقتصاد، سیاست و فرهنگ کل کشور است. سکان در دستان کیست؟ این کل مسأله است!

۱۴. نابود باد «دولت مقتدر» بورژوازی! پیش به سوی قدرت کارگران و دهقانان

بورژوازی در حال آغاز پیشبرد طرح‌های خود برای دگرگونی قدرت دولتی و حذف مقاومت کارگران یک بار و برای همیشه است: کاهش حقوق نهادهای منتخب دمکراتیک (پارلمان و کمون‌ها)، و حتی سرکوب کامل این حقوق، چرا که قدرت پرولتاریا در آن جا احساس می‌شود، هرچند به شکلی انحرافی.

بورژوازی در تلاش است که قدرت اجرایی را در دستان افراد قلیلی متمرکز کند که همگی تصمیمات خود را به واسطه یک دستگاه اداری، نظامی و پلیسی - که خود وحشی، بدون کنترل و پرهزینه است - تحمیل می کنند.

طرح بورژوایی «دولت مقتدر»، که توده های تحت استثمار را هدف گرفته است، می بایست مورد حمله بی رحمانه توده های زحمتکش قرار گیرد.

تنها توده های کارگر هستند که می توانند با گرفتن آینده خود در دستانشان، طی یک شبیخوان انقلابی نیرومند، با انرژی و اراده آهنین، قدرت عظیم و ضروری برای نجات جامعه از الیگارشی سرمایه داری را که جامعه را به تباهی و ویرانی می کشاند، ایجاد کنند.

وظیفه ما، قرار دادن **دولت پرولتری** کارگران و دهقانان به جای **دولت سرمایه داری** است که تنها بنا به منفعت استثمارکنندگان بزرگ عمل می کند. وظیفه ما، استقرار حاکمیت کارگران در این کشور است. ما به همه اعلام می داریم که موضوع بر سر یک «تعدیل» جزئی و فرعی نیست؛ بلکه سلطه اقلیت کوچک بورژوازی باید جای خود را به رهبری و قدرت اکثریت عظیم کارگران بدهد.

اتحاد دهقانان و کارگران برای این منظور ضروری است. ارتجاع تلاش می کند دهقانان را با شیخ یک دیکتاتوری پرولتری که دهقانان را تابع کارگران می کند، وحشت زده سازد. اما در واقعیت امر مادام که پرولتاریا از دهقانان منزوی باشد، دولت پرولتری قابل تحقق نیست.

نمونه انقلاب اکتبر، روسیه شوروی، به ما کمک می کند. هرچند در فرانسه می توانیم بهتر از برادران روس خود عمل کنیم و مرتکب برخی اشتباهات آنان نشویم. سطح اقتصادی فرانسه بالاتر است، و ما قصد داریم منطبق با شرایط واقعی کشور خود اقدام کنیم. تنها بر مبنای یک برنامه روشن و دقیق و همین طور درک نزدیک میان پرولتاریا و دهقانان تحت استثمار است که دیکتاتوری پرولتاریا می تواند مستقر شود.

دهقانان پراکنده شده اند. این یکی از دلایل ضعف سیاسی آن ها، با وجود تعداد و اهمیت آنان در تولید است. دهقانان تنها با همسویی با کارگران در برابر بورژوازی است که می توانند قدرت را به دست آورند.

۱۵. مبارزه برای کمون کارگران و دهقانان

اتحاد کارگران و دهقانان، تنها زمانی محقق خواهد شد که طبقه کارگر نیروی خود، ابتکار عمل و توانایی خود به انجام این برنامه را نشان دهد. به همین دلیل است که ما باید، بیش از هر چیز، شرایط را برای اتحاد عمل ایجاد کنیم.

اتحاد کارگران احزاب و اتحادیه ها باید سازمان داده شود، به طوری که تمامی نیروهای کارگری را بلااستثنا متحد کند.

یک کمیته ملی از اتحاد کارگران، کمیته های منطقه ای، کمیته های محلی، باید سازماندهی شود. و همین طور ایجاد کمیته های فروشگاه بنا انتخاب کارگران.

انگیزه ای که این کمیته های اتحاد کارگری ایجاد می کند و اعتبار آن ها در بین توده ها، الهام بخش توده های کارگر مناطق روستایی برای سازماندهی خود در درون **کمیته های دهقانان** خواهد بود.

در مبارزه علیه فاشیسم، ارتجاع و جنگ، پرولتاریا همیاری گروه های خرده بورژوا (پاسیفیست ها، اتحادیه حقوق بشری، جبهه واحد و غیره) را می پذیرد، اما چنین اتحادهایی تنها از اهمیت ثانویه برخوردار هستند. **مهم تر از همه، وظیفه ما عبارت است از تضمین اتحاد عمل خود طبقه کارگر در کارخانه ها و مناطق کارگری در مراکز صنعتی.** اتحاد سازمان های مهم کارگری (حزب کمونیست، حزب سوسیالیست، ث.ژ.ت، ث.ژ.ت.او^(۷)، اتحادیه کمونیست ها) فاقد هرگونه ارزش انقلابی است، مگر آن که به سوی ایجاد موارد زیر جهت گیری شود:

الف. کمیته های مبارزه، به نمایندگی از خود تودها (نطفه های اولیه شوراها)

ب. واحدهای شبه نظامی کارگران، که هرچند از سوی احزاب و سازمان های متنوع سازمان یافته باشند، ولی همواره با یک دیگر درحال اتحاد عمل باشند.

۱۶. برای یک «مجمع واحد»

بنابراین ما پارتیزان های راسخ یک دولت کارگری و دهقانی هستیم، دولتی که قدرت را از استثمارگران خواهد ستاند. جلب اکثریت متحدین مان در میان طبقه کارگر به این برنامه، هدف اصلی ما است.

در این میان، مادام که اکثریت طبقه کارگر بر مبنای دمکراسی بورژوایی ادامه می دهد، ما آماده دفاع از آن با تمام قوای خود در برابر حملات خشونت آمیز بورژوازی بناپارتیست و فاشیست^(۸) هستیم.

با این حال، ما از برادران طبقاتی خود که معتقد به سوسیالیسم «دمکراتیک» هستند تقاضا می کنیم که به عقاید خود وفادار باشند، که از عقاید و روش های کنوانسیون ۱۷۹۳ و نه جمهوری سوم^(۹)، الهام گیرند.

مرگ بر سنا، که با حق رأی محدود انتخاب می شود و قدرت حق رأی عمومی را به یک توهم محض مبدل می کند!

مرگ بر ریاست جمهوری، که به عنوان تکیه گاه مخفی نیروهای میلیتاریسم و ارتجاع خدمت می کند!

یک مجمع واحد باید قوای مقننه و مجریه را ترکیب کند. اعضا برای مدت دو سال، با حق رأی همگانی از ۱۸ سالگی، بدون تبعیض جنسی یا ملی، انتخاب خواهند شد. نمایندگان بر مبنای مجامع محلی انتخاب خواهند گردید، همواره از سوی انتخاب کنندگان خود قابل عزل هستند و دستمزدی معادل با دستمزد یک کارگر ماهر دریافت خواهند نمود.

این تنها اقدامی است که توده ها را به جای عقب راندن، به جلو خواهد راند. یک دمکراسی فزون تر، مبارزه برای قدرت کارگری را تسهیل خواهد کرد.

اگر حزب سوسیالیسم «دمکراتیک» (SFIO)^(۱۰)، که ما بنا به اختلافات آشتی ناپذیری در روش و دکترین خود از آنان متمایز می شویم، قرار باشد در مسیر مبارزه غیرقابل توقف علیه دشمن اطمینان اکثریت را به سوی خود جلب کند، ما آماده هستیم و خواهیم بود که از حکومت SFIO در برابر بورژوازی دفاع کنیم.

ما خواهان رسیدن به هدف خود هستیم، اما نه با درگیری مسلحانه میان گروه های مختلف زحمتکشان، بلکه با دمکراسی واقعی کارگری، با تبلیغات و نقد متعهد، با گروه بندی داوطلبانه اکثریت عظیم پرولتاریا زیر پرچم کمونیسم حقیقی.

کارگران پیرو سوسیالیسم دمکراتیک باید بیش از پیش درک کنند که دفاع از دمکراسی کفایت نمی کند؛ دمکراسی را باید بازیافت. جابجایی مرکز ثقل سیاسی از پارلمان به سوی کابینه، از کابینه به سوی الیگارشی سرمایه مالی، ژنرال ها و پلیس، واقعیتی است که به تمامی رخ داده. نه پارلمان فعلی و نه انتخابات جدید، هیچ یک نمی توانند این واقعیت را تغییر دهند. ما تنها با نابودی کردن نیروهای مسلح فاشیست ها- نیروهایی که در تاریخ ۶ فوریه ۱۹۳۶ جابجایی محور دولت را آغاز کردند و هم چنان نیز مشغول آن هستند- می توانیم از بقایای تأسف بار دمکراسی دفاع کنیم و به ویژه حوزه دمکراسی برای فعالیت توده ها را گسترش دهیم.

۱۷. بورژوازی هرگز داوطلبانه تسلیم نخواهد شد

بورژوازی هرگز داوطلبانه به اقداماتی تن نخواهد دارد که جامعه را از هرج و مرج بیرون می آورند. بورژوازی خواهان جاودانه ساختن تمامی امتیازات خود است، و به منظور صیانت از آن، مشغول بهره برداری از باندهای فاشیستی است.

شعار ما، خلع سلاح باندهای فاشیستی سرمایه مالی به دست پلیس سرمایه مالی نیست. ما از دامن زدن به این توهم جنایتکارانه سر باز می زنیم که یک حکومت سرمایه داری عملاً می تواند به سوی خلع سلاح باندهای سرمایه داری پیش برود. استثمارشدگان می باید از خودشان در برابر سرمایه داران دفاع کنند.

مسلح کردن پرولتاریا، مسلح کردن دهقانان فقیر!

واحدهای شبه نظامی ضد فاشیستی مردم!

استثمارکنندگان، که هیچ چیز نیستند جز یک اقلیت کوچک، پیش از بروز جنگ داخلی خود را پس می کشند؛ باندهای فاشیستی و ارتجاعی، تنها زمانی جسارت خود را از دست می دهند که کارگران مسلح شوند و توده ها را هدایت کنند.

تنها اگر کارگران بدین شکل پیش بروند، در آن صورت بخش بزرگ تری از سربازان و ملوانان- این فرزندان کارگران و کسانی که در تبلیغات ما باید بی وقفه ریشه ها و وظایف طبقاتی شان به آنان یادآوری گردد- به

آرمان کارگران جلب خواهند شد و جانب توده های کارگر را در برابر افسران ارتجاعی و فاشیستی که از آنان علیه طبقه شان استفاده می کنند، خواهند گرفت.

وظیفه عظیمی داریم، اما این تنها راه رستگاری است! «اتحادیه کمونیست ها» این راه را نشان می دهد.

جامعه، که تنها به واسطه کار شما می تواند وجود داشته باشد، در حال گندیدگی است؛ چرا که بورژوازی حاکم حتی از یکی از امتیازات نفرت انگیز خود هم پا پس نخواهند کشید. بورژوازی برای بازپس گیری امتیازات خود در حال آماده سازی باندهای فاشیستی است که موجودیت شما را تهدید می کند.

روز ۱۲ فوریه^(۱)، شما قدرت و عزم خود را برای تن ندادن به این خشونت نمایش دادید. اما در آن روز، رهبران تان به شما خیانت کردند؛ آن ها برای شما نه شعار مشخصی را طرح کردند، و نه هیچ چشم اندازی جدی برای مبارزه! برای به دست آوردن نیروی خود، برای دفاع از حق خود برای زندگی، برای آن که دیگر وادار به کار برای غنی ساختن یک اقلیت از استثمارگران بی شرم نباشید، انقلاب خود را تدارک ببینید، به برنامه اقدام «اتحادیه کمونیست ها» بپیوندید!

توضیحات:

(۱) «یک برنامه اقدام برای فرانسه»، روزنامه حقیقت (La vérité)، ژوئن ۱۹۳۴؛ بین الملل چهارم، اکتبر ۱۹۴۲؛ حقیقت، روزنامه «اتحادیه کمونیست های فرانسه»، به عنوان شاخه ای از ICL. ایده های اصلی این سند، که به نام اتحادیه منتشر گردید، مربوط به تروتسکی است؛ بخش هایی از این متن طی هفته های پرمشغله ای که تروتسکی در تلاش برای یافتن محل زندگی بود، به منشی دیکته می شد، و نهایتاً کل متن از سوی تروتسکی ویرایش گردید. این برنامه واکنشی بود به وضعیت پیشانقلابی فرانسه پس از ۶ فوریه ۱۹۳۴، یعنی زمانی که گروه های فاشیستی و ارتجاعی تظاهراتی مسلحانه را علیه حکومت دالادیه ترتیب دادند. کارگران فرانسه روز ۱۲ فوریه با یک اعتصاب سراسری یک روزه و چند تظاهرات در سرتاسر کشور واکنش نشان دادند. فضای فرانسه به سرعت قطبی شد، و حکومت به راست چرخش کرد. دومرگ به عنوان نخست وزیر جای دالادیه را گرفت و وعده داد که حکومتی «نیرومند» ایجاد کند. ایده جبهه واحد در برابر

فاشیسم، که مدتی نقطه اتکای نیرومند اتحادیه کمونیست‌ها بود، اکنون در بین احزاب و اتحادیه‌های توده‌ای طبقه کارگر با پذیرش رو به رو می‌شد. یک برنامه عمل، به منظور ارائه محتوای سیاسی و اهداف جبهه واحد وعده داده شده، طراحی شد. این برنامه را هم‌چنین می‌توان به عنوان نسخه اولیه «برنامه انتقالی» خواند که از سوی کنفرانس بنیان‌گذاری انترناسیوال چهارم در سال ۱۹۳۸ پذیرفته شد. هرچند که «برنامه انتقالی» مشخصاً در مقیاس بین‌المللی مطرح است و به یک کشور واحد محدود نمی‌شود.

(۲) پرولتاریای اتریش قهرمانانه در مبارزه مسلحانه علیه رژیم دولفوس در فوریه ۱۹۳۴ شرکت داشت، اما شکست خورد.

(۳) آلبر اوستریک، یک بانکدار فرانسوی بود که سفته‌بازی‌های وی بسیاری از بانک‌ها را نابود کرد و منجر به سقوط کابینه تارادیو در ۱۹۳۰ شد. سرژ استاویسکی یکی دیگر از تأمین‌کنندگان مالی بود که عملیات مشکوک او شامل پرداخت‌های کلان به پلیس و سیاستمداران بورژوا می‌شد. «خودکشی» مرموز او در ژانویه ۱۹۳۴ برای دوستانش در حکومت «شوتان» بسیار شرم‌آور بود. این رسوایی هم‌چنین دربرگیرنده تهییجات دست راستی منجر به کودتای ۶ فوریه ۱۹۳۴ می‌شد.

(۴) آلساک-لورن، یک منطقه مرزی میان فرانسه، آلمان، بلژیک و سوئیس است که آلمان در ۱۸۷۱ پس از شکست فرانسه در جنگ فرانسه-پروس به چنگ آورد. زمانی که آلمان در جنگ جهانی اول شکست داده شد، این ناحیه طبق معاهده ورسای به فرانسه واگذار شد. در هیچ موردی حتی با ساکنین آن مشورت نگردید.

(۵) زار، منطقه غربی آلمانی، یکی از غنی‌ترین حوضه‌های زغال سنگ در اروپا است. این منطقه بخشی از فرانسه در قرن هجدهم بود و سپس طبق معاهده ۱۸۱۵ پاریس، بین پروس و باواریا تقسیم گردید. معاهده ورسای منطقه زار را از آلمان گرفت، و حاکمیت آن را تابع اتحادیه ملل نمود و معادن زغال سنگ آن را تحت کنترل فرانسه قرار داد. در مارس ۱۹۳۵ اکثریت قریب به اتفاق جمعیت طی یک نظرسنجی همگانی به اتحاد مجدد با آلمان رأی دارد، با وجود آن که نازی‌ها در آن مقطع کنترل آلمان را به دست داشتند.

(۶) ژان لوئی بارتو (۱۸۶۲-۱۹۳۴)، وزیر امور خارجه در رژیم دومرگ بود. او و پادشاه یوگسلاوی، الکساندر اول، در تاریخ اکتبر ۱۹۳۴ در ماری ترور شدند، یعنی پس از آن که بارتو، یکی از پیروان برجسته فرانسوی

«امنیت جمعی» ترتیب اجازه ورود اتحادیه شوروی به «اتحادیه ملل» را داد. آندره تاردیو، سیاستمداری ارتجاعی بود که وظیفه تدارک اصلاحات قانون اساسی فرانسه را در رژیم دومرگ برعهده داشت، اصلاحاتی که منجر به تقویت دولت می شود، از جمله محدودیت حقوق دمکراتیک. ادوآر اریو (۱۸۷۲-۱۹۵۷) رهبر حزب بورژوایی «رادیکال» بود که اصولاً با سیاست جستجوی اتحاد با «حزب سوسیالیست» در دهه ۱۹۲۰ شناخته می شد و این شکل اولیه «جبهه خلق» بود. تروتسکی جزوه ای را در ارتباط با وی تحت عنوان «ادوآر اریو، سیاستمدار اعتدال» (۷ نوامبر ۱۹۳۵) نوشت.

(۷) فدراسیون عمومی کار (CGT) اصلی ترین فدراسیون اتحادیه های کارگری در فرانسه و تحت سیطره رهبری رفرمیست بود. انشعاب ۱۹۲۱ منجر به شکل گیری یک رقیب رادیکال تر ولی کوچک تر، یعنی فدراسیون عمومی متحد کار (CGTU) گردید که تا زمان وحدت دوباره در ۱۹۳۶ وجود داشتند.

(۸) بناپارتیسم یک مفهوم کلیدی در نوشته های تروتسکی طی سال های دهه ۱۹۳۰ بود. یک توضیح دقیق از برداشت تروتسکی از مفهوم بناپارتیسم بورژوایی در مقاله «بناپارتیسم و فاشیسم» (۱۵ ژوئیه ۱۹۳۴) یافت می شود. تحلیل او از بناپارتیسم شوروی نیز در مقاله ای به عنوان «دولت کارگری، ترمیدور و بناپارتیسم» (۱ فوریه ۱۹۳۵) موجود است.

(۹) سومین جمهوری فرانسه، از زمان سقوط لوئی بناپارت در ۱۸۷۰ تا شکست فرانسه به دست آلمان در ۱۹۴۰، از سوی انقلابیون به عنوان مصداق بارز انحطاط و ریاکاری بورژوایی نگریسته می شد. در این جا این جمهوری با سال ۱۷۹۳ مقایسه می شود، زمانی که بورژوازی فرانسه هنوز انقلابی بود.

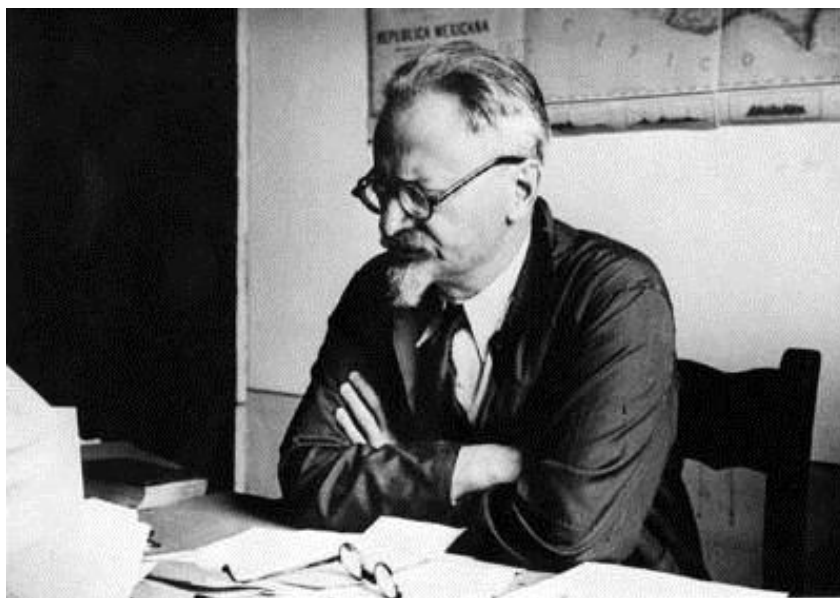
(۱۰) SFIO به معنای بخش فرانسوی انترناسیونال (سوسیالیست) کارگری است، نام رسمی حزب سوسیالیست. نام رسمی حزب کمونیست، بخش فرانسوی انترناسیونال کمونیست (SFIC) بود، اما حروف اختصاری آن در این جا به صورت CP آمده است.

(۱۱) ۱۲ فوریه ۱۹۳۴ روز اعتصاب عمومی در اعتراض به تظاهرات فاشیستی ۶ فوریه بود.

یک برنامه کارگری رزمنده برای حزب کمونیست فرانسه

لئون تروتسکی

پنج سال نخست انترناسیونال کمونیست، جلد دوم



۱) مبرم‌ترین وظیفه حزب، عبارت است از سازماندهی مقاومت پرولتاریا در برابر تهاجم سرمایه داری که هم اکنون در فرانسه، درست همانند دیگر کشورهای اصلی سرمایه داری، در دستور کار است. دفاع از هشت ساعت کار روزانه، حفظ و افزایش پایه فعلی دستمزدها، مبارزه برای کلیه مطالبات اقتصادی فوری، همه و همه بهترین پلاتفرم ممکن برای وحدت دوباره پرولتاریای غیرمتشکل و بازگرداندن اعتماد وی به توان و آینده خویش است. حزب باید بلافاصله در هر آکسیون توده ای متحدانه که قادر به تعویق تهاجم سرمایه داری و القای تدریجی روح وحدت به طبقه کارگر است، ابتکار عمل را به دست گیرد.

۲) حزب باید کارزاری را برعهده گیرد تا از یک سو وابستگی دوسویه میان حفظ هشت ساعت کار روزانه و دستمزدها، و هم از سوی دیگر تأثیر اجتناب ناپذیر هر مطالبه بر مطالبه دیگر را نشان دهد. حزب در آژیتاسیون خود باید نه فقط از شبیخون کارفرمایان بهره ببرد، بلکه هم‌چنین از هر حمله دولت علیه منافع مستقیم

کارگران- به عنوان مثال وضع مالیات بر دستمزدها- و هر موضوع اقتصادی که به طور اخص به طبقه کارگر مربوط می شود- نظیر افزایش اجازه بها، مالیات بر فروش، تأمین اجتماعی و نظایر این ها- بهره برداری کند. حزب باید یک کارزار تهییجی فعال را در میان کارگران و برای ایجاد کمیته های کارخانه و فروشگاه، کمیته هایی که تمامی کارگران هر صنف را صرف نظر از سازمان یافتگی سیاسی آن ها یا وضعیت عضویت شان در اتحادیه ها دربرگیرد، به راه بیاندازد. هدف این کمیته های کارخانه و فروشگاه، معرفی کنترل کارگری بر شرایط کار و تولید است.

۳) شعارهای مبارزاتی برای مطالبات مادی حیاتی پرولتاریا، باید به مثابه ابزار تحقق جبهه واحد در برابر ارتجاع اقتصادی و سیاسی در زندگی روزمره خدمت کند. تاکتیک جبهه واحد کارگری باید قاعده اصلی ما برای هر آکسیون توده ای باشد. حزب باید شرایط مطلوب را برای موفقیت این تاکتیک، مهیا و فراهم سازد؛ و برای این هدف باید به جد عهده دار آموزش اعضا و هواداران خود شود، آن هم با هر وسیله تبلیغی و تهییجی که در دسترس دارد. مطبوعات، جزوات، نشست هایی از همه نوع، باید در این فعالیت آموزشی- فعالیتی که حزب می بایست در هر گروه پرولتری که کمونیست هایی در آن جا حضور دارند انجام دهند- استفاده شوند. حزب باید به مهم ترین سازمان های کارگری اقتصادی و سیاسی رقیب، فراخوان دهد. از این جا به بعد، باید گاه و بی گاه علناً طرح های پیشنهادی خود و طرح های رفرمیست ها و همین طور علل پذیرش یا رد برخی طرح ها را توضیح دهد. در هیچ موردی حزب نمی تواند استقلال بی قید و شرط خود، حق خود برای انتقاد به تمامی شرکت کنندگان در یک آکسیون مشترک را انکار کند. حزب همواره باید به دنبال آن باشد که ابتکار عمل این جنبش ها را به دست گرفته و حفظ کند، و در عین حال با روح برنامه خود، بر ابتکار عمل دیگران تأثیر بگذارد.

۴) برای آن که بتوان در یک آکسیون کارگری از هر نوع آن شرکت جست، برای کمک به جهت دهی به این آکسیون، یا در برخی شرایط خاص به دست گرفتن نقش رهبری در آن، حزب باید بدون فوت وقت، فعالیت خود را در درون اتحادیه های کارگری سازمان دهد. تشکیل کمیته های اتحادیه کارگری در فدراسیون ها و بخش ها (مطابق با تصمیمی که در کنفوانسیون پاریس گرفته شد) و همین طور ایجاد هسته های کمونیستی در هر کارخانه و بنگاه های دولتی یا خصوصی بزرگ، به حزب اجازه خواهد داد که به درون توده ها وارد شود و آن را قادر می سازد که شعارهای خود را گسترش دهد و نفوذ خود را در درون جنبش پرولتری بالا برد. کمیته اتحادیه کارگری، در هر حزب یا هیئت اتحادیه ای، تماس های خود را با آن دسته از کمونیست هایی

که با اجازه حزب در درون اتحادیهٔ رفرمیست «ث.ژ.ت» (CGT) باقی ماندند و مخالفت خود را با سیاست رهبران رسمی پیش می‌برند، حفظ می‌کند. آن‌ها هر عضو سندیکایی در درون حزب را ثبت می‌کنند، فعالیت‌های وی را کنترل و دستورالعمل‌های حزب را به او منتقل می‌کنند.

۵) فعالیت‌های کمونیست‌ها در تمامی اتحادیه‌های کارگری بدون استثنا، اساساً شامل جستجو برای وحدت دوبارهٔ اتحادیه‌ها، به عنوان امری ناگزیر برای پیروزی پرولتاریا، خواهد شد. کمونیست‌ها باید از هر فرصتی برای توضیح پیامدهای سوء شکاف موجود و حمایت از وحدت، سود ببرند. حزب باید با هر گرایشی که تمایل به سوی انحصار تشکیلاتی، فضای گروه‌های محفلی- در درون اتحادیه‌ها یا محلات- و ایدئولوژی آنارشیستی دارد، مقابله کند. باید از ضرورت یک جنبش متمرکز، ایجاد سازمان‌های وسیع با پایهٔ کارگران صنعتی، و هماهنگی میان اعتصابات دورافتاده دفاع کنند تا به این ترتیب آکسیون‌های توده‌ای متحد و یکپارچه را که اعتماد کارگران را به نیروی خویش بالا می‌برند، جایگزین آکسیون‌های جزئی و محلی محکوم به شکست نمایند. کمونیست‌ها در «ث.ژ.ت.او» (CGTU) باید با هر گرایشی که مخالف پیوستن اتحادیه‌های کارگری فرانسه به «انترناسیونال اتحادیه‌های کارگری سرخ» (RILU) هستند، مبارزه کنند. در اتحادیهٔ رفرمیست «ث.ژ.ت»، آن‌ها باید «انترناسیونال آمستردام» و سوء استفاده‌های رهبران آن به نفع سازش طبقاتی را افشا کنند. آنان در هر دو فدراسیون باید برای آکسیون‌ها، تظاهرات و اعتصابات مشترک، برای جبههٔ واحد، وحدت ارگانیک و برنامهٔ «انترناسیونال اتحادیه‌های کارگری سرخ» در کلیت آن مبارزه کنند.

۶) حزب باید از هر جنبش توده‌ای و وسیع- اعم از خودانگیخته یا سازمان یافته- استفاده کند تا خصلت سیاسی هر مبارزهٔ طبقاتی را نشان دهد. باید از هر فرصتی برای گسترش شعارهای مبارزهٔ طبقاتی خود نظیر عفو سیاسی، فسخ معاهدهٔ ورسای، تخلیهٔ کرانهٔ چپ رود «راین» و غیره، در وسیع‌تر سطح ممکن سود برد.

۷) مبارزه علیه معاهدهٔ ورسای و پیامدهای آن، باید در صف نخست کل فعالیت حزب باشد. ما باید مسبب اتحاد پرولتاریای فرانسه و آلمان در برابر بورژوازی هر دو کشور شویم که از این معاهده نفع می‌برند. از این نظر، این وظیفهٔ مبرم حزب فرانسوی است که کارگران و سربازان را از مخمصهٔ تراژدیک برادران آلمانی خود، کسانی که به دنبال شرایط معیشتی غیرقابل تحمل ناشی از این معاهدهٔ صلح درهم شکسته اند، مطلع کنند. حکومت آلمان برای اجابت خواسته‌های «متفقین»، هم‌چنان بار بیش‌تری را به روی شانه‌های طبقهٔ کارگر

آلمان می اندازد. بورژوازی فرانسه، بورژوازی آلمان را در مضیفه می گذارد، وارد مذاکراتی با خود می کند که به ضرر کارگران است، به آن کمک می کند که مالکیت زیرساخت های عمومی دولتی را به دست بگیرد، تضمین می کند که در برابر جنبش انقلابی ضمن ارائه کمک از آن محافظت کند. بورژوازی هر دو کشور آماده ادغام منافع حاصل از فولاد فرانسه و زغال سنگ آلمان هستند. آن ها در حال رسیدن به توافق بر سر مسأله اشغال «رور» هستند که معنایی جز به بندگی کشاندن معدنچیان زغال سنگ «رور» ندارد. اما کارگران تحت استثمار حوضه های «رور»، تنها کسانی نیستند که با تهدید رو به رو اند. کارگران فرانسوی در موقعیتی نخواهند بود که از پس رقابت تولید آلمانی بریابند، چرا که با کاهش ارزش مارک، تولید آلمان به ارزان ترین قیمت برای سرمایه داران فرانسه تقلیل خواهد یافت. حزب باید این وضعیت را برای طبقه کارگر فرانسه توضیح و به او در برابر خطری که تهدیدش می کند هشدار دهد. مطبوعات حزبی باید همواره مصایب پرولتاریای آلمان، این قربانی واقعی معاهده ورسای را توصیف و تشریح کنند، و امکان ناپذیر بودن انجام این معاهده را نشان دهند. تبلیغات ویژه ای باید در مناطق تحت اشغال و جنگ زده برای افشای مسئولیت بورژوازی دو کشور در فلاکت و مصایب این مناطق، و برای گسترش روح همبستگی در میان کارگران این دو کشور انجام گیرد. شعار کمونیستی باید خواهان برادری کارگران فرانسوی و آلمانی در کرانه چپ رود «راین» باشد. حزب باید پیوندهای نزدیکی را با حزب خواهر خود در آلمان به منظور هدایت موفقیت آمیز مبارزه علیه معاهده ورسای و الزامات آن حفظ کند. حزب باید با امپریالیسم فرانسه، و علاوه بر آن با نه فقط سیاست آن در آلمان که در سرتاسر جهان به نبرد برخیزد؛ توجه خاصی باید به معاهدات صلح «سن. گرمان»، «نوی»، «تریانون» و «سور» معطوف شود.

۸) حزب باید به طور سیستماتیک به داخل ارتش نفوذ کند. تبلیغات ضد میلیتاریستی ما باید عمیقاً متفاوت با پاسیفیسم ریاکارانه بورژوازی باشد. اصل مسلح کردن پرولتاریا و خلع سلاح بورژوازی، باید بر تبلیغات ما مستولی باشد. کمونیست ها در مطبوعات حزبی خود یا در پارلمان، و در هر فرصت مناسبی، باید از مطالبات سربازان حمایت کنند، بر به رسمیت شناخته شدن حقوق سیاسی آنان پافشاری کنند، و غیره. هر بار که فهرست جدید نام نویسی سربازان مطرح می شود، هر بار که خطر جنگی دیگر وجود دارد، تهییجات انقلابی ضد میلیتاریستی ما باید تشدید شود. این تبلیغات می باید تحت نظارت یک هیئت حزبی ویژه صورت گیرد که جوانان کمونیست در آن شرکت داشته باشند.

۹) حزب باید آرمان مردمان مستعمرات، مردمان تحت ستم و استثمار امپریالیسم فرانسه را آرمان خود بداند. باید از مطالبات ملی آنان که پله هایی را در مسیر رهایی آن ها از یوغ سرمایه خارجی شکل می دهد، حمایت کنند. باید بدون هرگونه تعلل از حق آن ها برای خودمختاری و استقلال دفاع کند. مبارزه بی قید و شرط برای آزادی های سیاسی و صنفی بومیان، و علیه سربازگیری در داخل آن کشورها، مبارزه برای مطالبات سربازان بومی، وظیفه فوری حزب است. باید با هر گرایش ارتجاعی، حتی در میان عناصر معینی از طبقه کارگر که به محدودیت حقوق بومیان یاری می رساند، بی رحمانه مبارزه کند. باید هیئت ویژه ای به عنوان ضمیمه کمیته مرکزی ایجاد کند تا فعالیت حزب را در درون مستعمرات پیش ببرد.

۱۰) تبلیغات ما در میان دهقانان برای جلب کارگران کشاورز، کشاورزان اجاره دار و دهقانان فقیر به سوی جنبش انقلابی، و به دست آوردن حس همدردی زمین داران جزء، باید همراه باشد با مبارزه برای بهبود شرایط معیشت و کار کارگران کشاورزی که به شکل اجاره ای یا برای زمین داران بزرگ، کار می کنند. چنین مبارزه ای خواهان آن است که سازمان های حزبی ایالات مختلف، برنامه های مطالبات فوری را متناسب با شرایط ویژه هر محل، توضیح و بسط دهند. حزب باید انجمن ها و تعاونی های کشاورزی را که برای رفع نیازهای فردی دهقانان هستند، تکامل دهد. حزب باید توجه ویژه ای به برپایی و گسترش اتحادیه های کارگری در میان کارگران کشاورزی داشته باشد.

۱۱) فعالیت حزبی در میان زنان، از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است و به سازمان ویژه ای نیاز دارد. یک کمیسیون مرکزی، به عنوان ضمیمه کمیته مرکزی، با یک دبیرخانه دائمی، و کمیسیون های محلی هر چه بیش تر و نشریه مختص تبلیغات در میان زنان باید ایجاد گردند. حزب می بایست اصرار داشته باشد که مطالبات اقتصادی مردان و زنان کارگر، یکپارچه شوند: باید خواهان دستمزد برابر در ازای کار برابر بدون تبعیض جنسی و مشارکت زنان تحت استثمار در کلیه فعالیت های کارگران باشد.

۱۲) حزب باید به تلاش هایی به مراتب مداوم تر و سیستماتیک تر از گذشته برای توسعه جنبش جوانان کمونیست دست بزند. در هر دپارتمان و مؤسسه هر دو سازمان، تنگاتنگ ترین روابط دوسویه باید میان حزب و جوانان ایجاد گردد. باید به عنوان یک اصل پذیرفته شود که جوانان می بایست در هر کمیسیون ضمیمه کمیته مرکزی نمایندگی شوند. دپارتمان های تبلیغاتی و بخش های حزب می بایست به گروه های موجود

جوانان یاری رسانند، و کمک کنند که گروه های جدیدی ایجاد گردند. کمیته مرکزی می باید از مطبوعات حزبی پیروی کند و صفحات ویژه ای را در انتشارات مرکزی حزب به سازمان جوانان اختصاص دهد. در اتحادیه های کارگری نیز حزب باید از مطالبات کارگران مطابق با برنامه خود پشتیبانی کند.

۱۳) کمونیست ها در تعاونی ها باید از اصل یک سازمان متحد ملی، دفاع و گروه هایی کمونیستی را ایجاد کنند که متصل به بخش تعاونی انترناسیونال کمونیست باشند، آن هم به واسطه کمیسیون که تحت کمیته مرکزی فعالیت کند. در هر فدراسیون، یک کمیسیون ویژه باید به منظور انجام فعالیت حزب در درون تعاونی ها دایر شود. کمونیست ها به هر تلاشی دست خواهند زد تا از تعاونی ها به عنوان یک نیروی کمکی در جنبش کارگری استفاده کنند.

۱۴) اعضای ما در پارلمان، شوراهای شهر و غیره، باید مبارزه ای پرشور را هدایت کنند که پیوند بسیار نزدیکی داشته باشد با مبارزات کارگری و کارزارهایی که حزب و سازمان های اتحادیه ای خارج از پارلمان بر عهده دارند. نمایندگان کمونیست، مطابق با تزه های دومین کنگره کمینترن، تحت کنترل و رهبری کمیته مرکزی حزب، همراه با اعضای انجمن های شهری و منطقه ای، که تحت کنترل و هدایت بخش ها و فدراسیون ها هستند، باید به عنوان کارگزاران حزب در زمینه آژیتاسیون و تبلیغات عمل کنند.

۱۵) حزب باید سازمان خود را با پیروی از نمونه احزاب بزرگ کمونیست سایر کشورها و مطابق با قوانین «انترناسیونال کمونیست» تکمیل و تقویت کنند، تا بدین ترتیب بتوانند سازمان خود را سطح وظایف مطرح شده در برنامه و کنگره های ملی و بین المللی ارتقا دهند، و در موقعیتی قرار گیرند که این وظایف را در عمل تحقق بخشند. باید برای یک مرکزیت گرایی سفت و سخت، انضباط انعطاف ناپذیر، تابعیت هر عضو حزبی از هیئت حزبی مربوطه، تابعیت هر هیئت حزبی از سازمانی که بلاواسطه بالاتر از آن قرار دارد، مبارزه کنند. مضاف بر این، ما باید آموزش مارکسیستی مبارزین خود را با افزایش سیستماتیک شمار دوره های تئوریک در بخش ها و افتتاح مدارس حزبی، توسعه بخشیم؛ و این دوره ها و مدارس باید تحت نظارت یک کمیسیون مرکزی متصل به کمیته مرکزی باشد.

۵ دسامبر ۱۹۲۲

عقب ماندگی سیاسی کارگران امریکا

لئون تروتسکی

۱۹ مه ۱۹۴۰



تروتسکی: خیلی اهمیت دارد که برخی نکات را در ارتباط با برنامه، به طور اعم، تدقیق کنیم. چگونه یک برنامه می تواند با انسجام ساخته شود؟ برخی رفقا می گویند که این پیش نویس برنامه در برخی بخش ها به اندازه کافی مناسب وضعیت ذهنی و فضای کارگران امریکا نیست. در این جا باید از خودمان سؤال کنیم که آیا برنامه باید به ذهنیت کارگران انطباق داده شود، یا به شرایط عینی و اجتماعی حال حاضر کشور؟ این مهم ترین پرسش است.

می دانیم که ذهنیت هر طبقه جامعه را شرایط عینی، نیروهای مولد، و وضع اقتصادی کشور تعیین می کند، اما این تعیین بلافاصله منعکس نمی شود. ذهنیت به طور کلی نسبت به تغییر و تحول اقتصادی عقب می ماند، به تأخیر می افتد. این تأخیر می تواند کوتاه باشد یا طولانی. در زمان های متعارف، وقتی تغییر و تحولات طی یک مسیر طولانی آهسته است، این تأخیر نمی تواند نتایج فاجعه آمیزی به بار بیاورد. این تأخیر تا حدود زیادی دلالت بر این دارد که کارگران آمادگی تحقق وظایفی را که شرایط عینی پیش روی آنان قرار داده است، ندارند؛ اما در دوره های بحران، این تأخیر می تواند فاجعه بار باشد. به عنوان مثال در اروپا، این تأخیر شکل فاشیسم را به خود گرفت. فاشیسم، در حکم مجازاتی است برای کارگران در زمانی که از کسب قدرت عاجز می مانند.

اکنون ایالات متحده وارد وضعیت مشابهی، همراه با خطرات فاجعه بار مشابهی می شود. وضعیت عینی کشور از هر لحاظ حتی بیش از اروپا به بلوغ برای انقلاب سوسیالیستی و سوسیالیسم رسیده است، بالغ تر از هر کشور دیگری در جهان. عقب ماندگی سیاسی طبقه کارگر امریکا، بسیار فاحش است. این نشان می دهد که خطر یک فاجعه فاشیستی به راستی زیاد است. این، نقطه عزیمت کل فعالیت ماست. برنامه باید وظایف عینی طبقه کارگر و نه عقب ماندگی کارگران را متجلی کند. باید جامعه را به همان شکلی که هست بازتاب دهد، و نه عقب ماندگی طبقه کارگر را. برنامه، ابزاری است برای فائق آمدن و مغلوب ساختن عقب ماندگی. به همین دلیل است که باید در برنامه مان کل وخامت بحران های اجتماعی جامعه سرمایه داری، و در رأس آن ایالات متحده را بیان کنیم. نمی توانیم شرایط عینی را که مستقل از ما هستند، موکول و تعدیل کنیم. نمی توانیم تصمیم بگیریم که توده ها بحران را حل خواهند کرد، بلکه باید وضعیت را همان گونه که هست بیان کنیم، و این وظیفه برنامه است.

پرسش بعدی درباره چگونگی معرفی این برنامه به کارگران است. این بیش تر یک وظیفه آموزشی و مسأله ترمینولوژی در ارائه وضعیت واقعی به کارگران است. سیاست باید منطبق بر نیروهای مولد باشد؛ یعنی تکامل بالای نیروهای مولد، فلج شدن همین نیروهای مولد به دست اشکال سرمایه دارانه مالکیت، بیکاری روز افرون که عمیق تر و عمیق تر می شود- یعنی بزرگ ترین طاعون اجتماعی. نیروهای مولد نمی توانند بیش از این توسعه پیدا کنند. تکنولوژی علمی توسعه می یابد، اما نیروهای مادی رو به انحطاط اند. این نشان می دهد که

جامعه فقیرتر و فقیرتر می شود، تعداد بیکاران عظیم تر و عظیم تر می گردد. فلاکت توده ها عمیق می شود، مشکلات بورژوازی بزرگ تر و بزرگ تر می شوند؛ بورژوازی راه حل دیگری ندارد به جز فاشیسم، و تعمیق بحران، بورژوازی را به الغای باقی مانده های دمکراسی و جایگزینی آن با فاشیسم وادار خواهد کرد. پرولتاریای امریکا به خاطر فقدان انسجام و یکپارچگی، نیروی اراده و شهامت خود، با یک مکتب فاشیستی برای بیست یا سی سال مجازات خواهد شد. بورژوازی با یک تازیانه آهنین وظایف کارگران امریکایی را به آن ها خواهد آموخت. امریکا تنها تکرار مهیب تجربه اروپا است. این آن چیزی است که باید بفهمیم.

این جدی است رفقا. این چشم انداز کارگران امریکا است. پس از پیروزی هیتلر وقتی تروتسکی جزوه «فرانسه به کدام سو؟» را نوشت، سوسیال دمکرات های فرانسه خندیدند: «فرانسه، آلمان نیست». اما پیش از پیروزی هیتلر او جزوه هایی را در هشدار به کارگران آلمان نوشت و سوسیال دمکرات ها باز خندیدند: «آلمان با ایتالیا فرق دارد». هیچ توجهی نکردند. اکنون فرانسه هر روز به یک رژیم فاشیستی نزدیک تر می شود. همین تماماً در مورد ایالات متحده هم صدق می کند. امریکا فربه است. این فربگی از گذشته، به روزولت اجازه می دهد که دست به آزمایش هایش بزند، اما این صرفاً برای یک دوره است. وضعیت عمومی تماماً مشابه است؛ خطر همان است. این یک واقعیت است که طبقه کارگر امریکا روحیه خرده بورژوازی دارد، فاقد همبستگی انقلابی است، به استاندارد بالای زندگی عادت کرده، و ذهنیت طبقه کارگر نه با حقایق امروز، بلکه با خاطرات گذشته متناظر است.

اکنون وضعیت اساساً تغییر کرده. یک حزب انقلابی در این وضعیت چه کاری می تواند انجام دهد؟ در وهله نخست، باید یک تصویر روشن و صادقانه از وضعیت عینی، از وظایف تاریخی منبعت از این وضعیت، فارغ از آن که کارگران امروز آمادگی آن را دارند یا خیر، به دست داد. وظایف ما وابسته به ذهنیت کارگران نیستند. وظیفه، توسعه دادن ذهنیت کارگران است. این همان چیزی است که برنامه باید فرموله و به کارگران پیشرفته ارائه کند. برخی خواهند گفت: بسیار خوب، برنامه یک برنامه علمی است؛ با وضعیت عینی تناظر دارد، اما کارگران این برنامه را نخواهند پذیرفت، این برنامه عقیم خواهد بود. اما این تنها نشان می دهد که کارگران خرد خواهند شد، چرا که بحران به هیچ شکل دیگری نمی تواند حل شود مگر با انقلاب سوسیالیستی. اگر کارگر امریکایی برنامه را به موقع نپذیرد، وادار خواهد شد که برنامه فاشیسم را بپذیرد. و وقتی ما با برنامه

خودمان مقابل طبقه کارگر ظاهر شویم، نمی توانیم تضمین کنیم که آن ها برنامه مان را خواهند پذیرفت. نمی توانیم مسئولیت این را به عهده بگیریم... ما تنها می توانیم مسئولیت خودمان را به عهده بگیریم.

باید حقیقت را به کارگران بگوییم، در آن صورت بهترین عناصر را جذب خواهیم کرد. این که آیا این بهترین عناصر قادر به هدایت طبقه کارگر و رهبری آن به سوی قدرت خواهند بود یا خیر را من نمی دانم. امیدوارم که آن ها قادر باشند، ولی نمی توانم ضمانت کنم. اما حتی در بدترین حالت، اگر طبقه کارگر به اندازه کافی ذهن و نیروی خود را درحال حاضر برای یک انقلاب سوسیالیستی بسیج نکند - حتی اگر در بدترین حالت این طبقه کارگر قربانی فاشیسم شود - بهترین عناصر خواهند گفت: «این حزب به ما هشدار داده بود؛ این حزب خوبی بود». و یک سنت عظیم در طبقه کارگر باقی خواهد ماند.

این بدترین صورت است. به همین دلیل تمامی این استدلال ها که ما نمی توانیم چنین برنامه ای را ارائه کنیم چون برنامه با ذهنیت کارگران هماهنگی ندارد، نادرست است. این صحبت ها تنها ترس و وحشت در برابر وضعیت را نشان می دهد. طبیعتاً اگر من چشم هایم را ببندم، می توانم یک برنامه خوب امیدبخش بنویسم که هرکسی بپذیرد. اما این برنامه با وضعیت هماهنگ نخواهد بود؛ و برنامه باید با وضعیت هماهنگ باشد. به اعتقاد من، این ادعای مقدماتی، حائز اهمیت فوق العاده است. ذهنیت طبقه پرولتاریا عقب مانده است، اما ذهنیت ماده ای مثل کارخانه، معدن، راه آهن نیست، بلکه متحرک تر است و می تواند زیر ضرب بحران عینی، میلیون ها بیکار، به سرعت تغییر کند.

درحال حاضر، پرولتاریای امریکا به دلیل عقب ماندگی سیاسی خود از برخی مزایا برخوردار است. کمی متناقض به نظر می رسد، اما با این وجود مطلقاً صحیح است. کارگران اروپایی گذشته ای طولانی از سنت سوسیال دموکراسی و کمینترن را دارند و این سنت ها یک نیروی محافظه کار هستند. حتی پس از خیانت های مختلف حزبی، کارگر متعهد باقی می ماند، چرا که حس قدرشناسی نسبت به حزبی دارد که نخستین بار بیدارش کرد و به او تعلیم سیاسی داد. برای یک جهت یابی جدید، این یک مانع است. کارگران امریکا این مزیت را دارند که اکثریت قریب به اتفاقشان از نظر سیاسی سازمان یافته نبوده اند، و تنها درحال آغاز چگونی سازمان یابی در درون اتحادیه های کارگری هستند. همین امر به حزب انقلابی امکان بسیج آن ها را در زیر ضرب بحران می دهد.

اما با چه سرعتی؟ هیچ کسی نمی تواند پیش بینی کند. ما تنها می توانیم جهت را ببینیم. هیچ کسی انکار نمی کند که این جهت، جهت صحیح است. پس این پرسش را داریم که چگونه برنامه را به کارگران ارائه کنیم؟ طبیعتاً پرسش بسیار مهمی است. ما باید سیاست را با روانشناسی توده ای و فنّ تعلیم ترکیب کنیم، پلی به سوی ذهن آن ها بزنیم. تنها تجربه می تواند به ما نشان دهد که چگونه در این یا آن بخش از کشور پیشروی کنیم. گاهی دوره ها ما باید تلاش کنیم که توجه کارگران را بر یک شعار متمرکز کنیم: مقیاس متغیر دستمزدها و ساعات کار.

تجربه گرایی کارگران امریکا، به احزاب سیاسی این موفقیت عظیم را بخشید که با یک یا دو شعار - مالیات واحد، نظام پولی دو فلزی^(۱) - هم چون شعله سرکش آتش در میان توده ها گسترش پیدا کنند. وقتی نوشدارویشان با شکست رو به رو می شود، منتظر یکی دیگر می شوند. اکنون ما می توانیم یکی از مواردی را که صادقانه (و نه عوام فریبانه)، جزئی از کل برنامه ما و تماماً هماهنگ با وضعیت است، معرفی کنیم. ما اکنون رسماً سیزده یا شاید چهارده میلیون بیکار داریم - در واقعیت بین شانزده تا بیست میلیون - و جوانان کاملاً در فلاکت رها شده اند. آقای روزولت بر کارهای عمومی اصرار دارد. اما ما مصر هستیم که این همراه با معادن، راه آهن و غیره، کل مردم را جذب می کند. و این که هر فردی اکنون باید امکان زندگی شایسته و نه پایین تر از آن را داشته باشد، و ما می خواهیم که آقای روزولت با تیم کارشناسان خود چنان برنامه ای برای کارهای عمومی ارائه کند که هر کسی با قابلیت انجام کار بتواند با دستمزدهای شایسته و مناسب در آن مشغول شود. این امر با مقیاس متغیر دستمزدها و ساعات کار ممکن است. ما باید همه جا، در همه مناطق در مورد نحوه معرفی این ایده بحث کنیم. سپس باید یک کارزار متمرکز آژیتاسیون را آغاز کنیم، به طوری که هر کسی بداند که این برنامه «حزب کارگران سوسیالیست» است.

به اعتقاد من، ما باید توجه کارگران را بر این نقطه متمرکز کنیم. طبیعتاً این تنها نقطه است. در ابتدا این شعار کاملاً برای وضعیت مناسب است. اما شعارهای دیگری هم می تواند به موازات تغییر و تحولات اضافه شود. بوروکرات ها با آن مخالفت خواهند کرد. سپس اگر این شعار در بین توده ها فراگیر شود، گرایش های فاشیستی در مقام اپوزیسیون قرار خواهند گرفت. ما خواهیم گفت که باید جوخه های دفاعی را دایر کنیم. به گمان من در ابتدا این شعار (مقیاس متغیر دستمزدها و ساعات کار) اتخاذ خواهد شد. این شعار چیست؟ در واقع، این

نظام کار در جامعهٔ سوسیالیستی است. تعداد کل کارگران، تقسیم بر تعداد کل ساعات. اما اگر کل نظام سوسیالیستی را معرفی کنیم، برای یک فرد متوسط امریکایی چنین چیزی تخیلی و امری وارداتی از اروپا به نظر خواهد رسید. ما آن را به عنوان راه حلی در برابر این بحران پیش می کشیم که باید حق خوردن، آشامیدن و زندگی در آپارتمان های شایسته را تضمین کند.

پرسش: این کارزار چگونه پیش برده خواهد شد؟

تروتسکی: این کارزار تاحدودی به این شکل پیش خواهد رفت. شما با اژیتاسیون و تبلیغات در مثلاً مینیاپولیس شروع می کنید. یک یا دو اتحادیه را جذب برنامه می کنید. نمایندگان را به سایر شهرهای اتحادیه های مربوطه اعزام می کنید. وقتی شما توانسته اید این ایده را از حزب به درون اتحادیه ها ببرید، یعنی نیمی از مبارزه را برده اید. آن را به نیویورک، شیکاگو و غیره به اتحادیه های مربوطه بفرستید. وقتی موفقیت هایی کسب کردید، یک کنگرهٔ ویژه را فرامی خوانید. سپس شما دست به تهییج می زنید تا بوروکرات های اتحادیهٔ کارگری موضعی له یا علیه آن بگیرند. فرصت فوق العاده ای برای پروپاگاندا باز می شود.

پرسش: آیا واقعاً می توانیم این شعار را محقق کنیم؟

تروتسکی: سرنگون کردن سرمایه داری به مراتب آسان تر از تحقق این مطالبه تحت نظام سرمایه داری است. حتی یک مورد از مطالبات ما هم تحت سرمایه داری محقق نخواهد شد. به همین دلیل است که ما این مطالبات را مطالبات انتقالی می خوانیم. این مطالبات پلی را به سوی ذهنیت کارگران ایجاد می کند و سپس پلی مادی به سوی انقلاب سوسیالیستی. کل مسأله این است که چگونه توده ها را برای مبارزه بسیج کنیم. مسألهٔ تفکیک بین شاغل و بیکار مطرح می شود. باید راهی برای غلبه بر این شکاف پیدا کنیم. ایدهٔ یک طبقهٔ ثابت از بیکاران، یک طبقه از افراد مطرود و پست، کاملاً آماده سازی روانی برای فاشیسم است. اگر در اتحادیه های کارگری بر این شکاف غلبه نشود، طبقهٔ کارگر محکوم به سرنوشت بدی است.

پرسش: بسیاری از رفقای ما نمی توانند متوجه شوند که این شعارها قابل تحقق نیستند.

تروتسکی: پرسش بسیار مهمی است. این برنامه، ابداع و اختراع جدید یک فرد نیست. بلکه از تجربهٔ طولانی بلشویک ها گرفته شده است. می خواهم تأکید کنم که این اختراع یک فرد نیست، بلکه از تجربهٔ جمعی

انقلابیون می آید. کاربست اصول قدیمی در این وضعیت است. نباید آن را مانند آهن، جامد و ثابت در نظر گرفت، بلکه نسبت به شرایط انعطاف پذیر است.

انقلابیون همواره در نظر دارند که رفرم ها و دستاوردها تنها محصول فرعی مبارزه انقلابی هستند. اگر بگوییم تنها آن چه را که می توانند بدهند مطالبه خواهیم کرد، طبقه حاکم فقط یک دهم یا هیچ چیزی از آن چه مطالبه کرده ایم را خواهند داد. وقتی بیش تر مطالبه کنیم و بتوانیم مطالباتمان را تحمیل کنیم، سرمایه داران وادار می شوند که حداکثر مقدار را اعطا کنند. هرچه قدر روحیه کارگران بیش تر و مبارزه جویانه تر باشد، مقدار بیش تری مطالبه کسب می شود. این ها شعارهای عقیم نیستند؛ ابزارهایی هستند برای اعمال فشار بر بورژوازی، و بلافاصله بیش ترین نتایج مادی ممکن را خواهند داشت. در گذشته طی دوره صعود سرمایه امریکایی، کارگران امریکایی تنها در حد مبارزه تجربی ابتدایی، اعتصابات و غیره، پیروزی هایی داشتند. آن ها بسیار مبارز بودند. اما با در نظر داشتن این که سرمایه رو به صعود بود، سرمایه داری به راضی نگاه داشتن کارگران امریکا علاقه داشت. اکنون وضعیت کاملاً متفاوت است. اکنون سرمایه داران هیچ چشم اندازی برای رفاه ندارند. آن ها از اعتصابات به دلیل شمار زیاد بیکاران وحشت دارند. به همین دلیل است که برنامه باید هر دو بخش طبقه کارگر را به آغوش بکشد و متحد سازد. مقیاس متغیر دستمزدها و ساعات کار درست همین کار را انجام می دهد.

<http://www.marxists.org/archive/trotsky/1940/05/backwardness.htm>

(۱) نظام پولی دو فلزی (Bimetallism)، یک استاندارد پولی است که در آن ارزش هر واحد پول معادل با مقدار مشخصی طلا و همچنین مقدار معینی نقره تعریف می شود؛ چنین نظامی، یک نرخ ثابت از مبادله بین دو فلز را ایجاد می کند- م